



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق
علیه
الصلوة
والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قصه معراج

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	قصه معراج
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۸	آغاز سفر معراج
۱۴	اینجا بیت المقدس است
۱۷	سفر در هفت آسمان
۳۱	پیش به سوی عرش الهی
۳۳	ورود به بهشت
۳۸	گذر از ملکوت
۴۲	در ساحت قدس الهی
۴۷	پایان سفر آسمانی
۵۹	نویسنده، کتب، ناشر
۵۹	ارتباط با نویسنده
۵۹	اشاره
۵۹	سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹
۵۹	سایت www.hasbi.ir
۵۹	ایمیل khodamian@yahoo.com
۵۹	درباره نویسنده
۶۱	کتب نویسنده
۶۱	کتب فارسی
۶۱	اشاره
۶۱	رمان مذهبی
۶۲	آموزه های دینی

۶۳ کتب عربی

۶۴ نشر وثوق

۶۵ خرید کتاب های فارسی نویسنده

۶۵ تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

۶۵ همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

۶۵ خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

۶۵ سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۹۲ درباره مرکز

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور : قصه معراج / مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم: وثوق، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری : ۹۵ص.

فروست : اندیشه سبز؛ دفتر سوم.

شابک : ۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۹۴-۶۲-۷

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : عنوان روی جلد: پیامبر(ص) در سفر آسمانی خود چه دید و چه شنید؟ آیا می خواهید حضرت علی(ع) را بیشتر دوست بدارید؟

یادداشت : کتابنامه:ص. [۸۱]-۸۹.

عنوان روی جلد : پیامبر(ص) در سفر آسمانی خود چه دید و چه شنید؟ آیا می خواهید حضرت علی(ع) را بیشتر دوست بدارید؟

موضوع : معراج -- داستان

رده بندی کنگره : BP۲۲۱/۵ /خ ۴ق ۶ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۰۷۸۴۹

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

برای تو می نویسم !

به راستی که نوشتن برای تو افتخار من است.

ای که عشق حضرت علی(ع) به سینه ات داری!

و چون نام زیبایش را می شنوی، اشک شوق در چشم هایت حلقه می زند.

من می خواهم تو را به سفری آسمانی ببرم.

آیا با من می آیی؟

من و تو می خواهیم به همراه پیامبر به آسمان ها برویم و ببینیم که در آن بالا، چه خبرهایی بوده است؟

حتما سؤل می کنی که چگونه؟

با خواندن این کتاب، می توانی از همه آنچه در سفر معراج پیامبر روی داده است با خبر شوی!

من با مراجعه به احادیث اهل بیت(ع)، این سفر را برایت به تصویر می کشم.

امیدوارم که این کتاب برایت مفید باشد.

این کتاب را به مادر مهربان خود، اهدا می کنم چرا که مهر او، معراج دل من است.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، شهریور ۱۳۸۶

آغاز سفر معراج

از خیلی ها سؤل کرده ام که درباره معراج پیامبر چه می دانید؟

و این چنین جواب شنیده ام: «پیامبر از مکه به بیت المقدس رفت و از آنجا به آسمان ها سفر کرد و سپس به مکه بازگشت».

اما در این سفر، جریان های زیادی برای پیامبر پیش آمد که بسیار شنیدنی و جالب است.

حتما شنیده ای که امام صادق(ع)، اعتقاد داشتن به معراج پیامبر را از نشانه های شیعه می داند. ۱.

آری، پیامبر ما با جسم خود (و نه در خواب و خیال)، به آسمان ها سفر کرد.

اگر ما بخواهیم همراه پیامبر در این سفر باشیم باید خودمان را به آن حضرت برسانیم.

این سفر بعد از نماز عشاء شروع شده و تا صبح به طول خواهد انجامید. ۲

پس بیا خودمان را به شهر مکه برسانیم.

کنار خانه خدا!

داخل «حجر اسماعیل» را نگاه کن!

مولا و آقای خود را شناختی!

او پیامبر

توست که امشب قرار است به مهمانی بزرگ خدا بروی. ۳.

نگاه کن!

این جبرئیل است که از آسمان به سوی زمین می آید.

او تنها نیامده است، دو فرشته دیگر هم همراه او هستند!

آنها میکائیل و اسرافیل هستند. ۴.

جبرئیل آمده است تا پیامبر را به «معراج» ببرد.

خداوند می خواهد تا همه اهل آسمان ها به فیض دیدن رسول خدا برسند.

او می خواهد تا فرشتگانی که در آسمان ها هستند از برکت وجود پیامبر استفاده کنند. ۵.

آری، فرشتگان مدت ها است که در انتظار چنین شبی بوده اند.

شبی که عزیزترین پیامبر خدا به آسمان ها می آید.

جبرئیل، «بُراق» را می آورد.

حتما می گویی «بُراق» چیست؟

بُراق، مرکبی بهشتی است که خدا برای پیامبر آماده نموده تا پیامبر ما بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند.

من نمی دانم در وصف این بُراق چه بگویم؟

اگر اجازه بدهی سخن خود رسول خدا را برایت نقل کنم که فرمود: «خدا بُراق را برای آماده ساخت که از دنیا و آنچه در

دنیا می باشد، بهتر است». ۶.

و تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل!

بُراق، همچون اسب بهشتی، دو بال دارد و با سرعت برق پرواز می کند و می تواند تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن

پیماید. ۷.

بُراق، بسیار نورانی است و خداوند او را به انواع جواهرات بهشتی، زینت نموده است. ۸.

او مرکب مخصوص حضرت محمد است و تا به حال هیچ کسی بر آن، سوار نشده است. ۹.

گوش کن!

براق، با پیامبر سخن می گوید: «ای پیامبر به من قول بده که روز قیامت، مرکبی جز من نداشته باشی.» ۱۰

و پیامبر به او قول می دهد که روز قیامت هم "براق"، مرکب او باشد.

و آن گاه سفر آغاز می گردد...

آن جا را نگاه کن!

آن زن آرایش

کرده، این جا چه می کند؟

او برای چه جلو راه پیامبر آمده است؟

گوش کن!

او چه می گوید؟ «ای محمد! به من نگاه کن، تا با تو سخن بگویم».

اما پیامبر به او توجهی نمی کند.

آیا شما می دانید آن زن کیست؟

آیا می خواهید نام او را برای شما بگویم؟

نام او «دنیا» است. ۱۱.

اما چرا پیامبر جواب او را نداد؟

اگر پیامبر امشب با «دنیا» سخن می گفت، تمام اُمت او، عاشق دنیا می شدند و همواره دنیا را بر آخرت ترجیح می دادند. ۱۲.

پیامبر به سفر خویش ادامه می دهد...

صدای ترسناکی به گوش می رسد!

این صدای چیست؟

جبرئیل این چنین پاسخ می دهد: «هفتاد سال قبل سنگ بزرگی، به داخل جهنم انداخته شد و اکنون آن سنگ به قعر جهنم

رسید و این صدا، صدای برخورد آن سنگ با قعر جهنم بود». ۱۳.

خدایا از شرّ آتش جهنم به تو پناه می بریم.

سفر ادامه پیدا می کند تا اینکه جبرئیل به براق دستور می دهد که توقف کند و جبرئیل با پیامبر سخن می گوید: «پایاده شو و

نماز به جا بیاور! اینجا سرزمین پاکی است که بعدا به آن مهاجرت خواهی کرد. اینجا مدینه است». ۱۴.

و پیامبر از براق پایاده می شود و نماز می خواند.

حتما می دانی که پیامبر در شهر مکه زندگی می کند و هنوز به «یثرب» هجرت نکرده است.

اما این سرزمین آنقدر مقام و منزلت دارد که پیامبر، امشب اینجا نماز می خواند.

بی جهت نیست که تو هم چون پا بر سرزمین مدینه می گذاری دلت بی قرار می شود!

و واقعاً چه جای دنیا را با مدینه عوض می کنی!

سفر ادامه پیدا می کند...

بعد از مدتی جبرئیل می گوید: «ای رسول خدا! آیا می دانی اکنون کجا هستی؟ الآن مقابل مسجد کوفه هستی.» ۱۵.

جبرئیل محل مسجد کوفه را

نشان پیامبر می دهد و می گوید: «اینجا جایی است که حضرت آدم و همه پیامبران، در آن نماز خوانده اند.» ۱۶.

و پیامبر نیز در اینجا نماز می خواند. ۱۷.

تو خوب می دانی که اینجا یک بیابان است.

هنوز شهر کوفه بنا نشده است و اثری هم از مسجد نیست!

اما اینجا مکان مقدسی است که بعدها در آن مسجد کوفه بنا خواهد شد.

مسجدی که اگر در آن نماز واجب خویش را بخوانی خدا ثواب حج واجب به تو می دهد و اگر نماز مستحب بخوانی ثواب

عمره خواهی داشت. ۱۸.

اینجا بیت المقدس است

سفر ادامه پیدا می کند و پیامبر به «مسجد الاقصی» نزدیک می شود.

مسجد الاقصی، یا بیت المقدس، قبله گاه اول مسلمانان!

آری، اول پیامبر باید به مسجد الاقصی برود و از آنجا به سوی آسمان ها پرواز کند.

چرا خداوند پیامبر را از مکه مستقیم به آسمان ها نمی برد؟

برای اینکه خداوند در این مسجد برای پیامبر برنامه ویژه ای دارد.

آیا می دانید این برنامه چیست؟

خداوند روح همه پیامبران خود را در این مسجد، جمع کرده است. ۱۹.

چه اجتماع با شکوهی شده است و در مسجد جای سوزن انداختن نیست. ۲۰.

پیامبر سؤال می کند: «او کیست که به استقبال من می آید؟».

جبرئیل می گوید: «او پدر شما، حضرت ابراهیم (ع) است.» ۲۱.

پیامبر به او سلام می کند.

گوش کن!

آیا این صدا را می شنوی: «ای محمد، جلو برو» ۲۲

و آرام آرام، صف ها را می شکافد و جلو می رود.

آیا صدای اذان را می شنوی؟

این جبرئیل است که به امر خدا، اذان می گوید.

اذان تمام می شود.

و آنگاه جبرئیل می گوید: «ای محمد! در محراب بایست و نماز را اقامه کن».

نماز بر پا می شود.

و فرشتگان نگاه می کنند که همه انبیاء، پشت سر پیامبر ما صف بسته اند.

آری، یک روز فرشتگان بر حضرت آدم(ع) سجده کردند، امروز حضرت آدم(ع)

هم به حضرت محمد اقتداء کرده است.

امشب، حضرت محمد، امام جماعت همه انبیاء شده است. ۲۳

نماز تمام می شود.

این سخن خداست که به گوش پیامبر می رسد: «ای محمد! از آنان سؤل کن که به چه چیزی مبعوث شده اند؟».

و حضرت محمد از جا بر می خیزد و خطاب به پیامبران می کند: «شما به چه چیزی مبعوث شدید؟».

و آنان جواب می دهند: «ما به خداپرستی و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب (ع)، مبعوث شدیم». ۲۴

پیامبر از راه دوری آمده است.

برای همین برای پیامبر، نوشیدنی می آورند آب و شیر و...

پیامبر شیر را انتخاب می کند. ۲۵

نگاه کن!

آن فرشته را می گویم که به سوی پیامبر می آید.

او خدمت پیامبر می رسد!

سلام می کند و در حالی که کلیدهای همه گنج های دنیا را به پیامبر عرضه می کند، می گوید: «خداوند به من مأموریت داده است تا این کلیدها را به شما بدهم و شما می توانید آن را قبول نموده و یا آن را رد کنید».

اما پیامبر آن کلیدها را قبول نمی کند، زیرا او می خواهد پیامبری باشد که چون بندگان زندگی کند. ۲۶

در این میان چشم پیامبر به صخره ای در بیت المقدس می افتد.

و بر روی آن نوشته ای می بیند.

به نظر شما آن بر روی آن صخره چه چیزی نوشته شده است؟

این جملات را با دقت بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ». ۲۷

خدائی جز الله نیست، محمد رسول خداست و من او را به وسیله وزیرش یاری کردم».

و تو خود می دانی که منظور از وزیر پیامبر در این جا چه کسی می باشد.

آری، او علی بن ابی طالب(ع) است.

سفر در هفت آسمان

پیامبر از مکه تا بیت المقدس را با «براق» آمده است اما اکنون که می خواهد

به آسمان ها عروج کند خدا مَحْمَل و کجاوه ای از نور را برای پیامبر می فرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و سفر خود را ادامه دهد.

این مَحْمَل نورانی را نگاه کن که به چهل رنگ مختلف می باشد، رنگ های زرد و قرمز و سفید و... ۲۸

آیا زینت ها و جواهرات بهشتی را بر روی این مَحْمَل می بینی؟

سفر به سوی آسمان اول آغاز می شود.

چرا همه فرشتگان این آسمان به سجده افتاده اند؟

صدای آنان را می شنوی؟ «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرَّوْحِ، این نور چقدر به نور خدای ما شباهت دارد».

این سخن فرشتگان آسمان اول است.

جبرئیل فریاد می زند: «الله اکبر، الله اکبر».

اینجاست که همه فرشتگان، سکوت اختیار می کنند...

فرشتگان که متوجه شدند حضرت محمد، مهمان آنان شده است، غرق شادی می شوند و گروه گروه نزد پیامبر می آیند و گرد او حلقه می زنند.

و همه آنها به پیامبر خوش آمد می گویند. ۲۹

آنان مشغول گفتگو با پیامبر می شوند.

من گوش می کنم تا سخن آنها را با پیامبر بشنوم: «سلام ما را به برادرت برسان».

آیا می دانی منظور فرشتگان چیست؟

آری، آنها در مورد حضرت علی (ع) سخن می گویند.

پیامبر از فرشتگان سؤل می کند: «مگر شما او را می شناسید؟»

و آنان جواب می دهند: «ما چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند در مورد شما و او از ما پیمان گرفته است؟

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که ما همواره، بر شما و او صلوات و درود می فرستیم؟». ۳۰

پیامبر به سفر خود در آسمان اول ادامه می دهد.

آن فرشته را نگاه کن!

او چرا این قدر عصبانی به نظر می رسد؟

همه فرشتگان چون پیامبر را دیدند با روی خوش از پیامبر استقبال کردند اما این فرشته چرا تبسم نمی کند؟

من

که خیلی ترسیدم، شما چطور؟

جبرئیل به پیامبر می گوید: «ما فرشتگان، همه از این فرشته می ترسیم».

به راستی او کیست که همه از او می ترسند؟

خود جبرئیل او را معرفی می کند.

این فرشته، «مالک» است، نگهبان جهنم!

از آن لحظه ای که خدا او را خلق نموده هرگز خنده نکرده است.

اگر قرار بود او یک بار لبخند بزند حتما به روی پیامبر ما لبخند می زد.

خدا این فرشته را این گونه خلق کرده است که هرگز نمی تواند بخندد.

پیامبر بر او سلام می کند.

و او جواب پیامبر را می دهد و به او بشارت می دهد که او از اهل بهشت است. ۳۱

پیامبر رو به جبرئیل می کند و می فرماید: «آیا از او نمی خواهی تا جهنم را نشان من بدهد؟».

پس جبرئیل به مالک می گوید: «ای مالک! جهنم را نشان محمد بده».

پس نگهبان جهنم، پرده از جهنم برمی دارد و یک در از درهای آن را باز می کند.

پس آتش شعله می کشد...

و پیامبر جهنم را می بیند.

خدا رحم کند!

آنان کیستند که زبان خود را قیچی می کنند؟

اینان سخنورانی هستند که خود به گفته هایشان عمل نمی کردند. ۳۲

آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می خراشند!

اینان کسانی هستند که غیبت مردم می کردند. ۳۳

آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده اند؟

این جزای آنانی است که موی خود را نشان نامحرم می دادند. ۳۴

و پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب می بیند...

اکنون نگهبان جهنم دستور می دهد تا درب جهنم بسته شود.

و جبرئیل خطاب به پیامبر می کند و می گوید: «اگر اُمّت تو همه محبت حضرت علی(ع) را داشتند، خدا جهنم را خلق نمی کرد.» ۳۵

آیا آن فرشته را می بینی که لوحی از نور به دست دارد؟

روی آن لوح، اسم های زیادی نوشته شده است.

چرا او یک لحظه هم، نگاه خویش

را از این لوح بر نمی دارد؟

به راستی او کیست که چنین دقیق به وظیفه خود مشغول است؟

جبرئیل او را معرفی می کند.

این فرشته که می بینی عزرائیل است!

و پیامبر نزدیک او می رود.

عزرائیل به پیامبر خوش آمد گفته و عرضه می دارد: «من تمام خیر را در اُمت تو می بینم».

و اینجاست که پیامبر شکر خدا را می نماید.

آنگاه پیامبر از چگونگی کار او می پرسد. او می گوید: «از آن روزی که خدا مرا مسئول قبض روح انسان ها قرار داده است، همه دنیا پیش من مانند سکه ای است که در دست گرفته باشی و هر طور که بخواهی آن را می چرخانی! هیچ خانه ای نیست مگر اینکه من هر روز، پنج بار، به آن سر می زنم! و اگر عده ای بر مرده ای گریه کنند من در میان آنها حاضر می شوم و به آنان می گویم:

«گریه نکنید، که من به سوی شما باز می گردم».

پیامبر در آسمان اول به سفر خود ادامه می دهد...

اکنون پیامبر به فرشتگانی برخورد می کند که از ترس خدا اشک می ریزند.

آنان چنان در حال عبادت هستند که هرگز به بالا نگاه نمی کنند و با کسی سخن نمی گویند.

پیامبر به آنان سلام می کند.

آنان در حالی که مشغول عبادتند با اشاره، جواب سلام پیامبر را می دهند.

جبرئیل به آنان رو می کند و می گوید: «این محمد پیامبر رحمت است، آیا با او سخن نمی گویند؟»

آنان چون صدای جبرئیل را می شنوند می فهمند که مهمانی بس عزیز دارند.

پس سرهای خود را بالا می گیرند و با پیامبر سخن می گویند و او و اُمت او را به همه خوبی ها بشارت می دهند. ۳۷

آنجا را نگاه کن!

این پیرمرد کیست که بر روی صندلی خود نشسته است؟

دقت کن، چون به سمت راست خود نگاه

می کند، خنده بر لب های او می نشیند!

و چون به سمت چپ خویش نگاه می کند اشک در چشمانش حلقه می زند!

به راستی او کیست؟

همین سول را پیامبر از جبرئیل می کند.

و جبرئیل جواب می دهد: «این حضرت آدم است، که چون سعادت یکی از فرزندان خویش را می بیند شاد می شود و می خندد.»

و چون گمراهی یکی از آنان را مشاهده می کند غمگین می شود و گریه می کند.» ۳۸.

درهای آسمان دوم باز شده است...

خداوند چهل نور دیگر به مَحْمَل پیامبر می افزایش دهد.

در آسمان دوم هم چون فرشتگان، این محمل نورانی را می بینند به سجده می روند و می گویند: «این نور چقدر به نور خدای ما شبیه است.»

و جبرئیل فریاد می زند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.»

فرشتگان چون صدای جبرئیل را می شنوند او را می شناسند و به او می گویند: «همراه تو چه کسی است؟».

و جبرئیل به آنان خبر می دهد که پیامبر آخر الزمان به آسمان آنها آمده است.

پس فرشتگان به سوی پیامبر می شتابند و عرض سلام و ادب می کنند و از او می خواهند تا سلام آنها را به حضرت علی(ع) برساند.

پیامبر سول می کند: «مگر شما او را می شناسید؟».

و آنان جواب می دهند: «چگونه او را نشناسیم و حال آنکه خداوند در مورد او از ما پیمان گرفته است و ما هر روز پنج بار، به صورت شیعیان او، نگاه می کنیم.» ۳۹.

پیامبر می خواهد به سوی آسمان سوم حرکت کند.

چهل نور دیگر بر مَحْمَل پیامبر اضافه می شود.

آری، مَحْمَلی با صد و بیست نور می آید...

ملائکه چون عظمت این نور را می بینند همگی به سجده می روند و همان کلام فرشتگان آسمان اول و دوم را تکرار می کنند که این نور چقدر به نور خدای

ما شبیه است !

جبرئیل فریاد می زند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

و این چنین است که فرشتگان می فهمند که حضرت محمد آمده است !

پس همه به او خوش آمد می گویند: «خوش آمدی ای محمد ای خاتم پیامبران».

و جملگی براو سلام می کنند و از او در مورد حضرت علی(ع) سؤل می کنند.

پیامبر از آنان می پرسد: «مگر شما علی(ع) را می شناسید؟».

آنان در جواب می گویند: «چگونه علی را نشناسیم در حالی که ما چون بر گرد «بیت المعمور» طواف می کنیم نام او و فرزندان و شیعیان او را می بینیم که بر آن خانه نوشته شده است».

آیا می دانی «بیت المعمور» کجاست؟

بیت المعمور، در آسمان چهارم قرار دارد و کعبه فرشتگان است و درست بالای کعبه قرار دارد و همواره فرشتگان دور آن طواف می کنند. ۴۰

آیا اسم من و تو هم بر بیت المعمور نوشته شده است؟

آری، فرشتگان هر سال، دور نام شیعیان، طواف می کنند !

ای امیر مؤمنان، جانم فدای تو باد که خدا چه مقامی به شیعیان داده است !

پیامبر به سوی آسمان چهارم بالا می رود.

چهل نور دیگر بر محل پیامبر اضافه می شود.

و پیامبر به این آسمان وارد می شود.

تمام فرشتگان جمع می شوند و گرد پیامبر حلقه زده و سلام می کنند.

و همه، از حضرت علی(ع) جویا می شوند.

آنان به پیامبر خبر می دهند که هر روز جمعه، در کنار بیت المعمور، اسم حضرت علی(ع) و شیعیان او برای آنان خوانده می شود.

پیامبر را نگاه کن!

او با شنیدن این سخن به سجده شکر می رود.

آیا تو نمی خواهی سجده شکر کنی!

شکر اینکه نام تو نیز هر روز جمعه، برای این فرشتگان خوانده می شود!

پیامبر هنوز در سجده است!

خطاب

می رسد: «ای محمد! سر خود را بالا بگیر و نگاه کن».

و اکنون نگاه پیامبر به بیت المعمور می افتد.

خانه چهار گوش درست مثل کعبه!

و پیامبر بر گرد آن طواف می کند. ۴۱.

و دوباره خطاب می رسد: «ای محمد! دست خود را به سوی بالا بگیر».

و پیامبر دست راست خود را بلند می کند و از عرش خدا، آبی نازل می شود و در دست او قرار می گیرد.

و اکنون پیامبر با این آب وضو می گیرد. ۴۲.

گوش کن!

مثل اینکه صدای اذان می آید...

آری، این جبرئیل است که اذان می گوید.

فرشتگان همه، پشت سر رسول خدا صف می بندند و نماز بر پا می شود. ۴۳.

بعد از نماز، پیامبر به سیر در آسمان چهارم می پردازد.

آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می بینی که بر تختی بزرگ نشسته است!

صد و چهل میلیون فرشته گوش به فرمان اویند!

نمی دانم چه می شود که حکمفرمایی این فرشته در چشم پیامبر بزرگ جلوه می کند.

جبرئیل چون این را می بیند فریاد می زند: «برخیز!».

اینجاست که این فرشته به احترام پیامبر بر می خیزد و می ایستد. ۴۴.

آن طرف را نگاه کن!

یک منبر از نور!

یک نفر بر بالای آن نشسته است و دیگر فرشتگان چشم به او دوخته اند.

پیامبر از جبرئیل سول می کند که او چه کسی می باشد.

جبرئیل پاسخ می دهد: «ای پیامبر خودت می توانی نزدیک بروی و او را ببینی!».

پیامبر به سوی آن جمع حرکت می کند.

آیا موافقی من و تو هم به آنجا برویم.

پیامبر نزدیک می شود.

اما او چه می بیند؟

حضرت علی(ع) را می بیند که بالای منبر نشسته است!

پیامبر خطاب به جبرئیل می کند: «ای جبرئیل! برادرم علی، زودتر از من به آسمان چهارم آمده است؟».

جبرئیل عرضه می دارد: «این که علی(ع)

نیست! این فرشته ای است که به شکل حضرت علی(ع) می باشد! ای پیامبر، فرشتگان این آسمان، آرزوی دیدار حضرت علی(ع) را داشتند و برای همین به خداوند عرضه داشتند: بار خدایا، چگونه است که انسان ها هر صبح و شام علی(ع) را ببینند و ما از دیدن او محروم باشیم؟ پس خداوند این فرشته را از نور حضرت علی(ع)، و به شکل او آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته او را زیارت می کنند». ۴۵

پیامبر به آسمان پنجم می رود...

او از آسمان ششم نیز می گذرد و وارد آسمان هفتم می شود.

دریاهایی از نور را می بینی که چگونه چشمها را خیره می کند. ۴۶

فرشته ای از عرش الهی به آسمان هفتم می آید.

او برای اولین بار است که به آسمان هفتم نازل می شود.

او آمده است تا مؤن پیامبر باشد.

الله اکبر الله اکبر...

اذان که تمام می شود، صف های نماز فرشتگان بسته می شود.

جبرئیل می گوید: «نماز را آغاز کن که پشت سر تو آن قدر فرشتگان صف بسته اند که عدد آنها را فقط خدا می داند». ۴۷

پیامبر به او می فرماید: «من بر تو هم مقدم شوم؟».

جبرئیل پاسخ می دهد: «خدا پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده است و به تو مقامی مخصوص عنایت کرده است». ۴۸

و نماز به امامت پیامبر برگزار می گردد. ۴۹

پیامبر به سیر خود در آسمان هفتم ادامه می دهد.

همه فرشتگان به پیامبر عرضه می دارند: «ای محمد، حجامت کن و اُمت خویش را به حجامت دستور ده». ۵۰

من خیلی روی این موضوع فکر کردم!

مگر فرشتگان در این حجامت چه خیر و برکتی را می بینند که در چنین شب مهمی، پیامبر را به آن توصیه می کنند.

من از جامعه پزشکی می خواهم که در این قسمت، توجه بیشتری داشته باشند و با

تحقیقات خود پرده از این راز مهم بردارند!

اکنون پیامبر می خواهد به سوی عرش خدا صعود کند...

خداوند دستور می دهد تا دو نهر برای پیامبر در آسمان هفتم جاری شود.

نهر کوثر و نهر رحمت!

این دو نهر از میان درّ و یاقوت می گذرند و چقدر خوشبو هستند. ۵۱

پیامبر از نهر کوثر مقداری می آشامد، آبی شیرین تر از عسل!

و آنگاه در نهر رحمت، غسل می کند. ۵۲

پیش به سوی عرش الهی

پیامبر وارد عرش الهی می شود.

نگاه پیامبر به ستون های عرش می افتد و بر روی آن نوشته هایی می بیند: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». ۵۳

آری توحید و نبوت و امامت، بر ستون های عرش نوشته شده است.

پیامبر نگاهش به گوشه ای دیگر از عرش می افتد.

حضرت علی (ع) را می بیند که به نماز ایستاده است!

پیامبر: سوال می کند: «ای جبرئیل! آیا علی (ع) زودتر از من به عرش رسیده است؟».

و جبرئیل جواب می دهد: «نه، این حکایتی دارد! خداوند، در بالای عرش خود، مدح و ثنای علی (ع) می کرد و بر او، درود می فرستاد! و عرش خدا، این مدح و ثنا و صلوات را می شنید. اینجا بود که عرش مشتاق شد تا این علی (ع) را ببیند.

آری عرش، بی قرار علی (ع) شده بود! خدا، فرشته ای را به شکل علی (ع) خلق کرد تا عرش به او نظر کند و به آرامش برسد.

این فرشته دائما در حال عبادت است. تا روز قیامت، ثواب عبادت او برای شیعیان او نوشته می شود». ۵۴

آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می گویم که همواره در حال شمردن و حساب کردن است.

جبرئیل او را می شناسد برای همین به پیامبر می گوید:

او فرشته باران است و از اول دنیا تا به حال، حساب همه

قطره‌های باران را دارد.

پیامبر نزدیک می‌شود و به او می‌گوید: «آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی که از اول خلقت تا کنون باریده است می‌دانی؟». و آن فرشته جواب می‌دهد: «آری، یا رسول الله، من حتی می‌دانم که چند قطره باران در دریا چکیده است و چند قطره در خشکی».

پیامبر از حافظه و دقت این فرشته تعجب می‌کند.

و چون این فرشته تعجب رسول خدا را می‌بیند چنین می‌گوید: «ای رسول خدا! چیزی هست که من با این حافظه و حساب‌گری قوی، نمی‌توانم آن را محاسبه کنم! هر گاه گروهی از امت تو جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی‌توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم». ۵۵.

خوب من، تو هم اکنون بر پیامبر و خاندان پاکش، صلوات بفرست!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

ورود به بهشت

اکنون پیامبر می‌خواهد وارد بهشت شود.

آن هشت در بزرگ را می‌بینی!

آنها درهای بهشت هستند.

نوشته‌های روی درهای آن را می‌بینی!

سعی کن آنها را بخوانی!

«عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

آیا می‌دانی این جمله را چه موقعی بر درهای بهشت نوشته‌اند؟

هفتاد هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم (ع). ۵۶.

اکنون پیامبر وارد بهشت می‌شود...

صدای بلندی در سرتاسر بهشت می‌پیچد!

پیامبر از جبرئیل سؤل می کند که این صدای کیست؟

و جبرئیل پاسخ می دهد: «این صدای درخت طُوبی است که فریاد شوق سر داده است.» ۵۷.

و پیامبر به سوی این درخت پیش می رود.

نگاه کن!

چه درخت با عظمتی است.

اگر پانصد سال زیر سایه آن راه بروی، باز از سایه آن بیرون نمی روی!

هر شاخه آن صد نوع میوه دارد!

هر میوه ای که بخواهی می توانی از آن بچینی!

هر گاه از شاخه

آن میوه بچینی، فوری جای آن میوه دیگری سبز می شود.

در همه خانه های بهشتی شاخه ای از آن وجود دارد!

و واقعا که این درخت چه عظمتی دارد.

به راستی این درخت از کیست؟

پیامبر این سؤل را از جبرئیل می کند.

جبرئیل می گوید: «این درخت، از برادرت علی می باشد». ۵۸.

و جالب است بدانی که اصل این درخت در خانه بهشتی حضرت علی (ع) است!

زیر این درخت چهار نهر جاری است!

نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل. ۵۹.

پیامبر کنار این درخت می آید.

عجب صفایی دارد این درخت طوبی!

نگاه کن!

درخت طوبی فهمیده است که پیامبر مهمان اوست!

برای همین شاخه ای از آن، جلوی پیامبر می رود!!

و پیامبر دست می برد و میوه ای از میوه های آن را می چیند!

می توانی حدس بزنی که چه میوه ای را پیامبر انتخاب کرده است؟

پیامبر، خرماي تازه را چیده است.

رطبی که از عسل شیرین تر و از مشک خوشبو تر است. ۶۰.

پیامبر به سیر خود در بهشت ادامه می دهد...

آن قصر باشکوه که از یاقوت سرخ ساخته شده است را می بینی!

ای جبرئیل، این قصر از کیست؟

جبرئیل می گوید: «این قصر از کسی است که سخنش نیکو باشد و زیاد روزه بگیرد و مردم را غذا دهد و شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخواند». ۶۱

و آنجا را نگاه کن!

فرشتگان مشغول ساختن ساختمانی هستند!

آیا به آنان "خسته نباشید" نمی گویی؟

خسته نباشید!

آنان چه سخت مشغول کار خویش هستند...

نگاه کن!

چرا آنان دیگر کار نمی کنند؟

پیامبر جلو می رود و سؤل می کند شما چرا کار خود را رها ساختید؟

آنان می گویند: «این خانه را برای مؤنی می سازیم و هرگاه آن مؤمن به ذکر خدا مشغول باشد، مصالح به ما

می رسد، اما اگر از یاد خدا غافل شود، مصالحی به ما نمی رسد و کار ما تعطیل می شود.» ۶۲

آن قصرهای بهشتی را نگاه کن که بسیار زیبا است و از پنجره های آن می توانی همه بهشت را ببینی.

این قصرها از کیست؟

جبرئیل می گوید: «این قصرهای زیبا از آنانی است که خشم خود را فرو خورند و مردم را عفو کنند.» ۶۳

پیامبر همچنان در بهشت به سیر خود ادامه می دهد...

به به! عجب بوی خوشی می آید!

این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده است؟

پیامبر مدهوش این بو شده است.

برای همین از جبرئیل سؤل می کند: «این عطر خوش چیست؟».

جبرئیل می گوید: «این بوی سیب است! سیصد هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی با دست خود آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سؤل برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟».

و ناگهان دسته ای از فرشتگان نزد پیامبر می آیند.

آنان همراه خود همان سیب را آورده اند!

پس خطاب به پیامبر می گویند: «ای محمد! خدایت سلام می رساند و این سیب را برای شما فرستاده است.» ۶۴

آری، پیامبر ما، مهمان خدا شده است و خدا می داند از مهمان خود چگونه پذیرایی کند.

خداوند، سیصد هزار سال قبل، هدیه پیامبر خود را آماده کرده است.

هدف خدا از خلقت آن سیب خوشبو چه بود؟

به نظر شما آیا فرشتگان به جواب سؤل خود رسیدند؟

باید صبر کنی تا پیامبر این سیب را تناول کند و از آن حضرت زهرا(س)، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برایت معلوم می شود.

حتماً شنیده ای پیامبر بارها و بارها حضرت زهرا(س)

را می بوسید؟

و عایشه (همسر پیامبر) که این منظره را می دید زبان به اعتراض گشود.

یک روز پیامبر به او فرمود: «فاطمه من از آن میوه بهشتی خلق شده است، من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می شود فاطمه ام را می بویم و می بوسم.» ۶۵

چرا که فاطمه من بوی بهشت می دهد!

آیا اجازه می دهی کلامی را به رسول خدا بگوییم:

ای رسول خدا!

تو می آمدی و زهرا را می بوسیدی و از او بوی بهشت استشمام می کردی ولی چه شد که بعد از رفتنت، میخِ درب خانه همان جایی را بوسه زد که تو بارها و بارها می بوسیدی؟!

گذر از ملکوت

پیامبر از بهشت عبور می کند و به ملکوت اعلی می رسد.

او می بیند که فرشتگان در اینجا، دعائی را با هم زمزمه می کنند: «بار خدایا! حاجت ما را بر آورده کن!».

برای من خیلی جالب است که بدانم حاجت این فرشتگان چیست؟

گوش کن!

می توانی دعای آنها را بشنوی: «بار خدایا، راهی برای ما قرار ده تا ما هم علی(ع) را ببینیم.» ۶۶

آیا می دانی در ملکوت، «لوح محفوظ» نگهداری می شود.

در این لوح، به دستور خداوند مطالب مهمی نوشته شده است.

عده ای از فرشتگان، مسئول نگهداری این لوح هستند.

آنان به پیامبر این چنین می گویند: «ای پیامبر، ما در این لوح این جمله را خوانده ایم: علی از هر گونه خطایی، به دور است.» ۶۷

آنجا را نگاه کن!

چه جمعیت بزرگی از فرشتگان جمع شده اند.

چه خبر است!

گویا مجلسی در اینجا بر پا شده است.

چه کسی سخنران است؟

یکی از فرشتگان، بر بالای منبر نشسته و دارد سخن می گوید.

بیا برویم و ببینیم چه می گوید.

او می گوید: «صلوات و درود خدا بر علی (ع) باد که همه خوبی ها در او جمع شده است.» ۶۸.

آری،

اینجا هم سخن از فضائل مولایمان علی(ع) می باشد.

آیا سخن فرشتگان را می شنوی که چنین دعا می کنند: «بار خدایا! تو را به حق علی(ع) قسم می دهیم

و ما با محبت علی(ع)، به تو تقرب می جوئیم». ۶۹.

و پیامبر به سوی «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» می رود.

آیا «سدره منتهی» را می شناسی؟

درخت بزرگی که در ملکوت اعلی است و هزاران فرشته در اطراف آن هستند.

اما چرا این درخت را به این نام می خوانند؟

چون این درخت آخرین ایستگاه است!

پیامبران و فرشتگان تا اینجا بیشتر نمی توانند جلو بیایند. ۷۰.

به این درخت که برسی، هر کس که باشی باید متوقف شوی!

اینجا آخر خط است.

جبرئیل خطاب به پیامبر نموده و عرضه می دارد: «ای محمد! این صدای خداوند است که می گوید: مهربانی من بر غضبم سبقت گرفته است».

و اینجا است که پیامبر عرضه می دارد: «بار خدایا، عفو و بخشش تو را می طلبم». ۷۱.

اکنون دیگر موقع خداحافظی است!

جبرئیل با پیامبر خداحافظی می کند.

جبرئیل از مکه تا اینجا همراه پیامبر آمده است و یک همسفر خوب برای پیامبر بوده است اما چرا رفیق نیمه راه می شود؟

پیامبر به او می فرماید: «چرا همراه من نمی آیی؟».

جبرئیل عرضه می دارد: «اگر به اندازه سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من می سوزد». ۷۲.

و جبرئیل کنار سدره المنتهی منتظر پیامبر می ماند تا او برگردد.

و پیامبر به سفر خود ادامه می دهد...

این کیست که سخن می گوید؟

این سدره المنتهی است که به اذن خدا به سخن آمده است و به پیامبر چنین می گوید: «تا به حال کسی از من عبور نکرده است.» ۷۳

او به نهری از نور می رسد که هیچ کس تا به حال از این نهر عبور نکرده است! ۷۴

اکنون او به هفتاد هزار حجاب (پرده های از نور) می رسد که از هر حجاب تا

حجاب دیگر پانصد سال راه است !

و پیامبر داخل این حجاب ها می شود.

حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریا، حجاب نور،....

آخرین حجاب، حجاب جلال است. ۷۵.

بر روی هر حجاب، این جملات نقش بسته است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ». ۷۶.

در ساحت قدس الهی

پیامبر از حجاب ها عبور می کند و به ساحت قدس الهی می رسد. ۷۷.

شما فکر می کنید اول کلامی که خدا با حبیب خود می گوید چه می باشد؟

لحظه وصال فرا رسیده است و خدا با محبوب خویش خلوت کرده است !

گوش کن !

خداوند پیامبر را خطاب می کند: «ای احمد!».

آیا خداوند است که پیامبر را صدا می زند؟

این صدا که صدای علی (ع) است !!

اینجا حریم قدس الهی است و پیامبر هفت آسمان و عرش و ملکوت و هفتاد هزار حجاب را پشت سر گذاشته است.

پس چرا صدای علی (ع) می آید !

پیامبر عرضه می دارد: «بار خدایا ! تو با من سخن می گویی یا این علی است که با من سخن می گوید؟».

خطاب می رسد: «من خدای تو هستم، من مثل و مانندی ندارم. من تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور تو و اکنون

که به حضور من آمده ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی، دوست نداری ، برای همین با صدایی

همچون صدای علی با تو سخن می گویم تا قلب تو آرام گیرد». ۷۸.

اما اکنون خدا می خواهد اولین فرمان ملکوتی خود را به حبیب خود بدهد : «ای محمد ! اکنون به زمین نگاه کن».

چرا خدا چنین فرمانی می دهد !

پیامبر، از زمین به اینجا آمده است !

مگر در زمین چه خبر است؟

و پیامبر نگاه می کند

بین پیامبر و زمین، هزاران هزار پرده و حجاب است.

همه این پرده ها کنار می رود!

درهای هفت آسمان باز می شود.

و پیامبر چه می بیند؟

علی(ع) را می بیند که نگاه خویش به سوی آسمان دارد!

خدایا من چگونه بنویسم؟

چه بگویم؟

در این کار چه رازی نهفته است؟

آیا حضرت علی(ع)، دلش برای پیامبر تنگ شده است؟

آیا خدا می خواهد پیامبر خویش را خوشحال کند؟

شاید خدا می داند که هیچ چیز مثل دیدار حضرت علی(ع)، پیامبر را خوشحال نمی کند برای همین می خواهد دل حبیب خود را این گونه شاد کند.

آیا موافقی سخن خود رسول خدا را برایت نقل کنم: «علی را دیدم که سرش را به سوی من بالا گرفته است!

پس با او سخن گفتم و او هم با من سخن گفت».

نمی دانم میان پیامبر و حضرت علی(ع)، چه سخنانی رد و بدل شد.

و چون سخن آن دو تمام می شود، خداوند، پیامبر را خطاب قرار می دهد: «ای محمد! من علی را جانشین تو قرار دادم! همین الان این مطلب را به علی بگو زیرا که او اکنون سخن تو را می شنود».

پس پیامبر این تصمیم خداوند را به حضرت علی(ع) اعلام می کند.

و آنگاه خداوند به همه فرشتگان دستور می دهد به حضرت علی(ع) سلام کنند و به او تبریک بگویند.

و اینک بین خدا و حبیبش سخنانی رد و بدل می شود:

ای محمد، چه کسی از بندگان مرا بیشتر دوست داری؟

بار خدایا، تو خود بر قلب من آگاهی داری.

آری، من می دانم، ولی اکنون می خواهم که از زبان تو بشنوم!

پسر عمویم علی را بیش از همه دوست دارم. ۷۹.

و اینجاست که خداوند پیامبر را به دوست داشتن حضرت علی (ع) امر می کند و

به او خطاب می کند: «آنانی که علی را دوست دارند دوست بدار.» ۸۰.

و اکنون خداوند وعده شفاعت شیعیان حضرت علی(ع) را به پیامبر می دهد. ۸۱.

اینجاست که پیامبر به سجده می رود!

نمی دانم چقدر وقت در سجده شکر باقی می ماند.

و بار دیگر خطاب می رسد: «ای محمد! من علیّ اعلی هستم، من بودم که نام خویش را برای برادر تو برگزیده ام و او را علی نام نهاده ام.» ۸۲.

«اگر بنده ای از بندگان من، به مقدار بسیار زیاد، عبادت مرا بکند اما ولایت علی را قبول نکند، او را به جهنم می افکنم.» ۸۳.

هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس معصیت او کند معصیت مرا کرده است.» ۸۴.

«علی صاحب پرچم حمد در روز قیامت است، علی صاحب حوض کوثر است، اوست که مؤنان را از آب گوارای آن سیراب می سازد، من با خود عهد کرده ام که دشمنان علی، از آن آب، نیشامند.» ۸۵.

و بار دیگر خطاب می رسد: «ای محمد! تو بنده من هستی و من خدای تو! پس مرا عبادت کن و به من توکل نما! تو نور من در میان بندگانم هستی! من کرامت خویش را برای اوصیای تو قرار دادم.»

پیامبر عرضه می دارد: «اوصیای من، چه کسانی هستند؟».

خطاب می رسد: «نام آنان بر عرش نوشته شده است.».

پس پیامبر به عرش نگاه می کند و نام دوازده امام را می یابد، اول آنها علی(ع) و آخر آنها مهدی(ع).

اکنون خطاب می رسد: «اینان حجت های من بر مردم هستند! من دین خود را به وسیله آنان ظاهر می کنم و زمین را به وسیله آخرین آنها پاک می گردانم. و شرق و غرب زمین را به زیر فرمان او در می آورم.» ۸۶.

«ای محمد

! تو همچون تنه درختی هستی که علی، ریشه آن و فاطمه، برگ است و حسن و حسین، میوه های آن می باشند». ۸۷.

و اکنون خدا برای امت پیامبر، نماز واجب می کند تا به وسیله آن به قرب خدا برسند. ۸۸.

پس خطاب می رسد: «من برای اُمت های پیامبران دیگر، پنجاه رکعت نماز، واجب کرده بودم.

اما اکنون به اُمت تو تخفیف می دهم». ۸۹.

«برای آنان نمازهای پنج گانه قرار می دهم ولی این نمازها، ثواب پنجاه رکعت نماز را دارد. ۹۰.

و تمام زمین را برای اُمت تو، محل عبادت قرار می دهم». ۹۱.

و سخن های محرمانه دیگری میان خدا و پیامبر رد و بدل شد که خداوند پیامبر خود را امر به مخفی نمودن آن نمود. ۹۲.

و برای همین آن گفتگوها به رازی میان خدا و رسولش تبدیل شد و هیچ کس از آن خبر ندارد.

همفسر خوب من، آیا می خواهی بدانی خدا، چقدر مولای تو را دوست دارد؟

خداوند خطاب به پیامبر خود کرد و فرمود: «سلام مرا به علی برسان». ۹۳.

و آخرین سخن خدا این بود: «ای ابا القاسم! خوش آمدی! خوشا به حال تو و پیروان تو!». ۹۴.

پایان سفر آسمانی

اکنون لحظه بازگشت است!

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر بگذارد تا دوباره به جبرئیل برسد.

اما پیامبر از هر حجاب که می گذرد صدایی را می شنود: «ای محمد! علی را دوست داشته باش».

همسفر خوب من، اکنون دیگر می دانی که چرا پیامبر ما، این قدر به حضرت علی(ع) عشق و علاقه می ورزید، زیرا در شب

معراج، خداوند هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که محبت علی(ع) به دل داشته باش. ۹۵.

عزیزم، می دانم که اشک شوق در چشمت حلقه زده است، همانطور که وقتی من این سطرها را برایت می نوشتم

اشکم جاری شد.

وقتی که انسان این مطالب را می خواند تازه می فهمد که عشق چه مولای عزیزی را به دل دارد!

جبرئیل در انتظار پیامبر است.

و پیامبر از آخرین حجاب هم بیرون می آید.

جبرئیل خطاب می کند: «دوست من، خوش آمدی! بگو بدانم میان شما و خدا چه گذشت؟».

پس پیامبر مقداری از آنچه گذشته بود را برای جبرئیل می گوید.

جبرئیل از آخرین سخن خدا سؤل می کند.

و پیامبر فرمود که آخرین سخن خدا این بود: «ای ابا القاسم، خوش آمدی، خوشا به حال تو و پیروان تو».

و جبرئیل عرضه داشت: «خدا تو را «ابا القاسم» خطاب کرد چرا که تو روز قیامت، رحمت را بین بندگان تقسیم می کنی».

آری! قاسم یعنی تقسیم کننده!

ابا القاسم، کسی است که روز قیامت، مهربانی خدا را میان بندگان تقسیم می کند!

و جبرئیل افزود: «گوارایت باد ای دوست من! به خدا قسم آنچه خدا به شما عنایت کرد به هیچ کسی قبل از تو نداده

است.» ۹۶

و اکنون جبرئیل و پیامبر با هم به سوی «سدره منتهی» می روند.

آنجا چه خبر است؟

فرشتگان ایستاده اند و همه به پیامبر تبریک می گویند.

تبریک به پیامبر به خاطر اینکه جانشین او معین شده است و خداوند او و علی(ع) را مورد کرامت خود قرار داده است. ۹۷

و پیامبر آسمان ها را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد و به سوی زمین می آید.

به هر آسمانی که می رسد اهل آن آسمان می گویند: «وقتی به زمین بازگشتی، سلام ما را به علی و شیعیان او برسان.» ۹۸

و تو که این کتاب را تا به اینجا خواندی، بدان این کتاب، وسیله ای شد تا آن سلام اهل آسمان ها، امروز به تو برسد، چرا که

در این کتاب،

سخنان رسول خدا را شنیدی و خواندی.

پیامبر دیگر به نزدیکی های شهر مکه رسیده است.

دیگر چیزی تا اذان صبح نمانده است.

پیامبر می خواهد از جبرئیل، خداحافظی کند.

آیا پیامبر از جبرئیل تشکر می کند؟

پیامبر به او می فرماید: «آیا کاری داری که من آن را انجام دهم».

خوب دقت کن، جبرئیل در این سفر دور و دراز، همراه پیامبر بوده است و اکنون می خواهد مزد خود را از پیامبر بگیرد.

به نظر شما او چه مزدی از پیامبر می گیرد؟

جبرئیل می گوید: «حاجت من این است که سلام مرا به خدیجه برسانی» ۹۹.

عجب، سلام به حضرت خدیجه (س) این قدر ارزش دارد!

خوب من، یادت باشد وقتی که به مکه سفر کردی به قبرستان «ابو طالب» برو و به خدیجه کبری (س) سلام بنما (چرا که قبر آن بانوی بزرگ اسلام آنجاست).

جبرئیل به آسمان بر می گردد.

و چون پیامبر با حضرت علی (ع) روبرو می شود به او می فرماید: «علی جان، آیا تو را بشارت بدهم؟ حضرت موسی و عیسی و همه انبیاء الهی، در مورد تو سخن می گفتند و توصیه تو را به من می کردند».

و اینجاست که حضرت علی (ع) اشک شوق می ریزد و چنین می گوید: «حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد».

نگاه به دست پیامبر کن!

دو «صحیفه» می بینی!

آری، دو لیست که پیامبر از آسمان آورده است.

اینها سوغاتی شب معراج است که خدا به پیامبر داده است.

بر روی یکی از آنها نام اهل بهشت نوشته شده است و بر روی دیگری نام اهل جهنم ۱۰۰.

پیامبر آنها را به حضرت علی (ع) می دهد...

آری، به راستی که حضرت علی (ع) قسیم النار و الجنة، تقسیم کننده بهشت و جهنم می باشد.

اکنون، حکایت معراج پیامبر را به پایان می بریم.

بار خدایا!

از این که محبت حضرت علی(ع) را در قلب ما قرار دادی از تو ممنونیم.

از این که چون فضائل آن حضرت را می شنویم، غرق شادی می شویم، تو را سپاس می گوئیم.

خودت در شب معراج به پیامبرت فرمودی که دوستان علی(ع) را دوست داری!

تو خود شاهدی که ما محبت به مولایمان را با هیچ چیز عوض نمی کنیم.

تو به ما سرمایه ای ارزانی داشته ای که ارزش آن را از تمام دنیا بیشتر می دانیم.

کاری کن که لحظه مرگ، چشم ما به جمال آن مولای مهربان روشن شود و آن وقت است که مرگ برایمان از عسل شیرین تر است!

«پایان»

۱. الاختصاص، الشيخ المفيد، (۴۱۳ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

۲. الأذکار النووية، يحيى بن شرف النووي، (۶۷۶ ق)، طبعه محققه (۱۴۱۴ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

۳. الأمالي، الشيخ الصدوق، ۳۸۱، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ ق، مؤسسه البعثه، قم.

۴. الأمالي، الشيخ الطوسي، (۴۶۰ ق)، الطبعة الأولى، (۱۴۱۴ ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.

۵. بحار الأنوار العلامة المجلسي، (۱۱۱۱ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

۶. بشاره المصطفى صلى الله عليه و آله وسلم، محمد بن علي الطبري، (۵۲۵ ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ ق، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرسين قم.

۷. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (۲۹۰ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴، منشورات الأعلمي، تهران.

۸. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (۲۹۰ ق)، تصحيح ميرزا حسن كوچه باغی، ۱۴۰۴، منشورات الأعلمي، طهران.

۹. تاريخ الإسلام، الذهبي، (۷۴۸ ق)، تحقيق عمر عبد السلام تدميري، الطبعة الأولى، دار الكتاب العربي، بيروت.

۱۰. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (۴۶۳ ق)، تحقيق

مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.

١١. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٢. تحفه الأحوذى، المبار كفورى (١٢٨٢ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
١٣. التفسير الأصفى، الفيض الكاشانى، (١٠٩١ ق)، الطبعة الأولى، مركز الأبحاث والدراسات الإسلاميه.
١٤. تفسير ابن أبى حاتم، ابن أبى حاتم الرازى، (٣٢٧ ق)، تحقيق أسعد محمّد الطيب، المكتبة العصريه.
١٥. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلى، دار المعرفه للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
١٦. تفسير البغوى، البغوى، (٥١٠ ق)، تحقيق خالد عبد الرحمن العك، دار المعرفه.
١٧. تفسير الثعلبى، الثعلبى، (٤٢٧ ق)، تحقيق أبى محمّد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
١٨. تفسير السمرقندى، أبو الليث السمرقندى، (٣٨٣ ق)، تحقيق محمود مطرجى، دار الفكر.
١٩. التفسير الصافى، الفيض الكاشانى، (١٠٩١ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق، مؤسسه الهادى، قم.
٢٠. تفسير العياشى، محمّد بن مسعود العياشى، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، مكتبه العلميه الإسلاميه، طهران.
٢١. تفسير العياشى، محمّد بن مسعود العياشى، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، مكتبه العلميه الإسلاميه، طهران.
٢٢. تفسير القرطبى، محمّد بن أحمد القرطبى، (٦٧١ ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردونى، دار التراث العربى، بيروت.
٢٣. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، (٣٢٩ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد طيب الموسوى الجزائرى، الطبعة الثالثه، ١٤٠٤ ق، منشورات مكتبه الهدى، قم.
٢٤. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسى (٥٤٨) الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، مؤسسه الأعلمى، بيروت، لبنان.
٢٥. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى، الطبعة الرابعه، ١٣٧٠ ش، مؤسسه إسماعيليان للطباعة النشر

والتوزيع، قم.

٢٦. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.

٢٧. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش، منشورات الشريف الرضي، قم.

٢٨. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلمية، قم.

٢٩. جامع السعادات، محمد مهدي النراقي (١٢٠٩) تحقيق السيد محمد كلانتر، دار النعمان للطباعة والنشر، النجف.

٣٠. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣١. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق)، بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، مؤسسه الإمام المهدي، قم.

٣٢. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعه المدرسين في الحوزه العلميّه، قم.

٣٣. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، دار المعرفه للطباعة والنشر، بيروت.

٣٤. الديباج على مسلم، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦، دار ابن عقّان للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية.

٣٥. ذخائر العقبى، أحمد بن عبد الله الطبري، (٦٩٤ ق)، عن نسخه دار الكتب المصريه، انتشارات جهان، طهران.

٣٦. روضه الواعظين، الفتّال النيشابوري، (٥٠٨ ق)، تحقيق: محمد مهدي الخراسان، منشورات الشريف الرضي، قم.

٣٧. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد القزويني (٢٧٣ ق) تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.

٣٨. سنن أبي داوود، ابن الأشعث السجستاني، (٢٧٥ ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمد اللّخام، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٣٩. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.

٤٠. سنن الترمذي، الترمذي، (٢٧٩ ق)، تحقيق وتصحيح: عبد الرحمن محمد عثمان، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

الدارمي، عبد الله الدارمي، (٢٥٥ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٩، مطبعة الاعتدال، دمشق.

٤٢. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٣. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٤. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٥. شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندراني، (١٠٨١ ق)، تصحيح: السيد علي عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢١ ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٤٦. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسه مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفست عن طبعه دار إحياء الكتب العربية.

٤٧. شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني، (القرن الخامس)، تحقيق الشيخ محمودي، الطبعة الأولى، ١٤١١، مؤسسه الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.

٤٨. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

٤٩. صحيح البخاري، البخاري، (٢٥٦ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بالأوفست عن طبعه دار الطباعة العامره بإستانبول.

٥٠. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده.

٥١. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده.

٥٢. صفات الشيعة، الشيخ الصدوق، (٣٨ ق)، انتشارات عابدي، تهران.

٥٣. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، (٢٣٠ ق)، دار صادر، بيروت.

٥٤. الطرائف في معرفه مذهب الطوائف، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٩٩، مطبعة الخيام، قم.

٥٥. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (٢٨٣ ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفست.

٥٦. الغدير، الشيخ الأميني، (١٣٩٢ ق)، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ ق، دار الكتاب العربي، بيروت.

٥٧. الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠)، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق،

مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم.

٥٨. الغيبه، محمّد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ ق)، تحقيق: فارس حسّون كريم، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، أنوار الهدى.

٥٩. الفائق في غريب الحديث، جار الله الزمخشري، (٥٣٨ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.

٦٠. فتح الباري، ابن حجر، (٨٥٢ ق) الطبعة الثانيه، دار المعرفه للطباعه والنشر، بيروت.

٦١. الفصول الغرويّه، الشيخ محمّد حسين الحائري، (١٢٥٠ ق)، دار إحياء العلوم الإسلاميه، قم.

٦٢. الفصول المهمّه في أصول الأئمّه، الحرّ العاملي، (١١٠٤ ق)، تحقيق محمّد القائني، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسسه إسلامي إمام رضا عليه السلام.

٦٣. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق ٣٨١ تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانيه.

٦٤. فضل الكوفه ومساجدها، محمّد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمّد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.

٦٥. فيض التقدير شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.

٦٦. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسه، ١٣٦٣ ش، دار الكتب الإسلاميه، طهران.

٦٧. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثه، ١٤٠٩ ق، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت.

٦٨. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ ق، دار صادر، بيروت.

٦٩. كشف الغمّه، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ ق)، الطبعة الثانيه، ١٤٠٥ ق، دار الأضواء، بيروت.

٧٠. كمال الدين وتمام النعمه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ ق، مؤسسه النشر الإسلاميه التابعه لجماعه المدرّسين، قم.

٧١. كنز العمال، المتّقى الهندي، (٩٧٥ ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، ١٤٠٩ ق، مؤسسه الرساله، بيروت.

٧٢. لسان الميزان، ابن حجر، (٨٥٢ ق)، الطبعة الثانيه، ١٣٩٠ ق،

مؤسسه الأعلمی، بیروت.

٧٣. مجمع الزوائد، الهیثمی، (٨٠٧ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار الکتب العلمیه، بیروت.

٧٤. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقی، ٢٧٤، تحقیق: سید جلال الحسینی، دار الکتب الإسلامیه، طهران

٧٥. المحتضر، حسن بن سلیمان الحلّی، (القرن الثامن)، تحقیق: سید علی أشرف الطبعة الأولى، ١٤٢٤، انتشارات المكتبة الحیدریه.

٧٦. مدینه المعاجز، السید هاشم البحرانی، (١١٠٧ق)، تحقیق عزه اللّٰه المولائی الهمدانی، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم.

٧٧. المزار، محمد بن المشهدی، (٦١٠)، تحقیق: جواد القیومی، الطبعة الأولى، ١٤١٩ ق، نشر القیوم، قم.

٧٨. المستدرک، الحاكم النیسابوری، (٤٠٥ق)، إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفه.

٧٩. مستدرک الوسائل، المیرزا النوری، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، مؤسسه آل البيت، قم.

٨٠. مسند ابن المبارک، عبد الله بن المبارک، (١٨١ق)، تحقیق: مصطفی عثمان محمد، الطبعة الأولى، دار الکتب العلمیه، بیروت.

٨١. مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، (٣٠٧ق)، تحقیق حسین سلیم أسد، دارالمأمون للتراث.

٨٢. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ق)، دار صادر، بیروت، لبنان.

٨٣. مسند الشامیین، سلیمان بن أحمد الطبرانی، (٣٦٠ق)، تحقیق حمدي عبد الحمید السلفی، الطبعة الثانيه، ١٤١٧ ق، مؤسسه الرساله بیروت.

٨٤. مسند زید بن علی، زید بن علی بن الحسين علیهما السلام، (١٢٢ق)، دار مكتبة الحياه، بیروت.

٨٥. المصنّف، عبد الرزاق الصنعانی، (٢١١ق)، بتحقیق نصوصه وتخریج أحادیثه والتعلیق علیه الشیخ حبيب الرحمن الأعظمی.

٨٦. معانی الأخبار، الشیخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحیح وتعلیق: علی أكبر الغفاری، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرّسین، قم.

٨٧. المعجم الأوسط، سلیمان بن أحمد الطبرانی، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الحرمین للطباعه والنشر والتوزیع.

٨٨. مقتضب الأثر، أحمد بن عیاش الجوهري، (٤٠١ق)، مكتبة الطباطبائی، قم.

آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، (۵۸۸ ق)، الطبعة الأولى، ۱۳۷۶، المكتبة الحيدريه، النجف.

۹۰. میزان الاعتدال، الذهبي (۷۴۸ ق)، تحقيق: على محمد البجاوي، الطبعة الأولى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

۹۱. نوادر المعجزات، محمد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰، مؤسسه الإمام المهدي.

۹۲. نور البراهين، السيد نعمه الله الجزائري، (۱۱۱۲ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجامعه المدرسين، قم.

۹۳. نيل الأوطار، الشوكاني، (۱۲۵۵ ق)، الطبعة الأولى، ۱۹۷۳ م، دار الجيل، بيروت.

۹۴. وسائل الشيعه، الشيخ الحرّ العاملي، (۱۱۰۴ ق)، الطبعة الثانية، ۱۴۱۴ ق، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم.

۹۵. اليقين، السيد ابن طاووس، (۶۶۴ ق)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲، مؤسسه دار الكتاب.

نویسنده، کتب، ناشر

ارتباط با نویسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالّی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات و ثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سبد

آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بطّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.

خرید کتاب های فارسی نویسنده

تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰

همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: www.Nashrvosoogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

۱. الإمام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج، والمساءله في القبر، وخلق الجنه والنار، والشفاعه»: صفات الشيعة ص ۵۰، الفصول المهمه ج ۱ ص ۳۶۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۱۹۷، ج ۱۸ ص ۳۱۲. ۲. الإمام الصادق عليه السلام: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى العشاء الآخرة، وصلى الفجر في الليلة التي أسرى به بمكّه»: تفسير العياشي ج ۲ ص ۲۷۹، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۳۳، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۸۵. ۳. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «كنت قائماً نائماً في الحجر إذ أتاني جبرئيل فحرّكني تحريكاً لطيفاً، ثم قال لي: عفا الله عنك يا محمّد، قم واركب...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ۲۸۸، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۹۱. ۴. الإمام الصادق عليه السلام: «جاء جبرئيل وميكائيل وإسرافيل بالبراق إلى رسول الله...»: تفسير القمّي ص ۳، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۶۷۰، التفسير الصافي ج ۳ ص ۶۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۱۹. ۵. قلت للإمام الكاظم: لأئى عرج الله بنبيّه إلى السماء ومنها إلى صدره المنتهى، ومنها إلى حجب النور وخاطبه وناجاه هناك، والله لا يوصف بمكان؟ فقال عليه السلام: «إنّ الله لا يوصف بمكان، ولا يجرى عليه زمان، ولكنّه عزّ وجلّ أراد أن يشرف به ملائكته وسكّان سماواته، ويكرمهم بمشاهدته، ويريه من

عجائب عظمتها ما يخبر به بعد هبوطه ، وليس ذلك على ما يقوله المشبهون ، سبحان الله وتعالى عما يصفون»: التوحيد للصدوق ص ١٧٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٣١٥، ج ١٨ ص ٣٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٩٩، نور البراهين ج ١ ص ٤٣. ٦. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فقد سخر لى البراق وهو خير من الدنيا بحذافيرها...»: الاحتجاج ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٩١، ج ١٦ ص ٣٢٩، ج ١٨ ص ٣١٦. ٧. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إنَّ الله سخر لى البراق وهى دابته من دواب الجنه ليست بالطويل ولا بالقصير ، فلو أنَّ الله أذن لها لجالت الدنيا والآخرة فى جريه واحده...»: مسند زيد بن على عليه السلام ص ٤٩٧، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٣٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، التفسير الأصفى ج ١ ص ٦٧٠، التفسير الصافى ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٠.

وقال ابن دريد: «إنَّ اشتقاق البراق من البرق لسرعته...»: عمده القارى ج ١٥ ص ١٢٦، الديباج على مسلم ج ١ ص ١٩٤، شرح أصول الكافى ج ١٢ ص ٥٢٤. ٨. رسول الله: «... لها شعاع مثل شعاع الشمس»: الخصال ص ٢٠٣، روضه الواعظين ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٦، تاريخ بغداد ج ١١ ص ١١٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٣٢٦، فضائل أمير المؤمنين عليه السلام لابن عقده ص ١٦.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مكّلائان بالدرّ والجوهر والياقوت...»: الاحتجاج ج ١ ص ٥٧، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٩١. ٩. الإمام الصادق عليه السلام: «قال لها جبرئيل: فما ركبك نبى

قبله...»: تفسير القمّي ص ٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣. ١٠. إن البراق لم يكن يسكن لركوب رسول الله إلا بعد شرطه أن يكون مركوبه يوم القيامة: الخرائج والجرائح ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٩. ١١. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «استقبلتني امرأة كاشفه عن ذراعيها عليها من كل زينه الدنيا فقالت: يا محمد، انظرني حتى أكلّمك...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٣، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩. ١٢. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ولو كلمتها لاخترت أمتك الدنيا على الآخرة»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩. ١٣. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «هذه صخره قدفتها عن شفير جهنم منذ سبعين عاماً، فهذا حين استقرت»: التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩. ١٤. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال: انزل فصل، فنزلت وصليت، فقال لي: تدرى أين صليت، فقلت: لا، فقال: صليت بطييه وإليها مهاجرك...» تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٩. ١٥. الإمام الصادق عليه السلام: «... أتدرى أين أنت يا رسول الله؟ الساعة أنت مقابل مسجد كوفان...»: المحاسن ج ١ ص ٥٦، الكافي ج ٣ ص ٤٩١، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ٢٥٠، ج ٦ ص ٣٢، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٥٢، مستدرك الوسائل ج ٣ ص ٤٠٦، المزار

للمفيد ص ٨، المزار لابن المشهدى ص ١٢٣. ١٦. الإمام الصادق عليه السلام: «يا محمّد، هذا مسجد أبيك آدم ومصلى الأنبياء، فانزل فصلّ فيه، فنزل فصلّى فيه»: الكافي ج ٨ ص ٢٨١، بحار الأنوار ج ١١ ص ٣٣٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٤ ص ٥٣٢، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٤٦، تفسير مجمع البيان ج ٥ ص ٢٧٨. ١٧. الإمام الصادق عليه السلام: «فاستأذن الله عزّ وجلّ فأذن له...»: تهذيب الأحكام ج ٣ ص ٢٥٠، ج ٦ ص ٣٢، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨٠ ص ٣٧٢، ج ٩٧ ص ٣٩٨. ١٨. الإمام الصادق عليه السلام: «فإنّ الصلاه المكتوبه فيه حجّه مبروره، والناقله عمره مبروره»: الكافي ج ٣ ص ٤٩١، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٦١، الغارات ج ٢ ص ٨٠٢، فضل الكوفه ومساجدها ص ٢٩. ١٩. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فوافى أربعة آلاف وأربعمئة نبى وأربعة عشر نبياً...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٧،

الإمام الباقر عليه السلام: «... فجمع ما شاء الله من أنبيائه بيت المقدس»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤؛

الإمام الباقر عليه السلام: «حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...»: الكافي ج ٨ ص ١٢١، الاحتجاج ج ٢ ص ٦، تفسير القمى ج ١ ص ٢٣٣. ٢٠. رسول الله عليه السلام: «أدخلني المسجد فخرق بي الصفوف والمسجد غاصّ بأهله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١. ٢١. الإمام الباقر عليه السلام: «فاستقبل شيخاً فقال: هذا أبووك إبراهيم...»: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٨. ٢٢. رسول الله عليه السلام: «... فإذا بندا من فوقى:

تقدّم يا محمّد...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١. ٢٣. رسول الله عليه السلام: «فقدمني جبرئيل فصلت بهم...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١. ٢٤. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما أسرى بي في ليلة المعراج... فأوحى الله تعالى إليّ: سلهم يا محمّد ماذا بعثتم، فقالوا: بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوّتك، والولاية لعليّ بن أبي طالب»: ينابيع المودّة ج ٢ ص ٢٤٦، شواهد التنزيل ج ٢ ص، غايه المرام ج ٣ ص ٥٥، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥٥. ٢٥. الإمام الصادق عليه السلام: «... فأخذت اللبن وشربت منه، فقال لي جبرئيل: هديت وهديت أمّتك»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٠، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤.

رسول الله: «فأخذت اللبن، فقال جبريل الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله»: مسند أحمد ج ٢ ص ٥١٢، سنن الدارمي ج ٢ ص ١١٠، صحيح البخاري ج ٥ ص ٢٢٤، صحيح مسلم ج ٦ ص ١٠٤، سنن النسائي ج ٨ ص ٣١٢، السنن الكبرى ج ٨ ص ٢٨٦، الكامل لابن الأثير ج ٢ ص ٥٢، فتح الباري لابن حجر ج ٧ ص ١٦٨، عمده القاري ج ١٨ ص ٢٩، المعجم الأوسط ج ٨ ص ٣٢٨، مسند الشاميين ج ٤ ص ١٢٩، الأذكار النووية ص ١١٣، تاريخ الإسلام للذهبي ج ١ ص ٢٤٤. ٢٦. «هبط مع جبرئيل ملك لم يطأ الأرض قطّ، معه مفاتيح خزائن الأرض، فقال: يا محمّد إنّ ربك يقرئك السلام ويقول: هذه مفاتيح خزائن الأرض، فإن شئت

فكن نبياً عبداً، وإن شئت نبياً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل أن تواضع يا محمد ، فقال: بل أكون نبياً عبداً»: الأمالى للصدوق ص ٥٣٥، روضه الواعظين ص ٥٧، مناقب ابن شهر آشوب ج ١ ص ١٥٤، تفسير نورالثقلين ج ٤ ص ٤٥٨.

«عرض على مفاتيح خزائن الأرض ، فاستفتيت أخى جبرئيل بذلك فأشار إليّ بالتواضع»: المبسوط للسرخسى. ٢٧ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما بلغت بيت المقدس فى معارجى إلى السماء ، وجدت على صخرتها: لا إله إلا الله ، محمد رسول الله، أيدته بوزيره ، ونصرته به، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيرى؟ فقال: على بن أبى طالب عليه السلام ، فلما انتهيت إلى صدره المنتهى وجدت مكتوباً: لا إله إلا الله، أنا وحدى ، ومحمد صفوتى من خلقى ، أيدته بوزيره ونصرته به، فقلت: يا جبرئيل ومن وزيرى؟ فقال على بن أبى طالب عليه السلام، فلما تجاوزت صدره وانتهيت إلى عرش رب العالمين ، وجدت مكتوباً على قائمه من قوائم العرش: «لا إله إلا الله أنا وحدى، محمد حبيبى وصفوتى من خلقى ، أيدته بوزيره وأخيه ونصرته به»: الأمالى للطوسى ص ٦٤٣، مدينه المعاجز ج ١ ص ٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٩. ٢٨. الإمام الصادق عليه السلام: «... أنزل الله العزيز الجبار عليه محملاً من نور فيه أربعون نوعاً من أنواع النور ، كانت محدقه حول العرش - عرشه تبارك وتعالى تغشى أبصار الناظرين. أمياً واحداً منها فأصفر ، فمن أجل ذلك أصفرّت الصفرة، وواحد منها أحمر ، فمن أجل ذلك احمرّت الحمرة ، وواحد منها أبيض ، فمن أجل ذلك ابيضّ البياض ، والباقى على عدد سائر ما خلق الله من الأنوار والألوان ، فى

ذلك المحمل حلق وسلاسل من فضّه ، فجلس فيه ثمّ عرج به إلى السماء الدنيا...»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢، غايه المرام ج ٦ ص ٣٢٦. ٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «... وتلقّنتي الملائكة حتّى دخلت السماء الدنيا ، فما لقيني ملك إلاّ ضاحكاً مستبشراً...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٦٩. ٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... فجلس فيه ثمّ عرج به إلى السماء الدنيا، فنظرت الملائكة إلى أطراف السماء ، ثمّ خرّت سجّداً ، فقالت: سبّوح قدّوس ربّنا وربّ الملائكة والروح ، ما أشبه هذا النور بنور ربّنا؟! فقال جبرئيل: الله أكبر ، الله أكبر ، فسكنت الملائكة وفُتحت أبواب السماء ، واجتمعت الملائكة ، ثمّ جاءت فسلمت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم أفواجاً ، ثمّ قالت: يا محمّد كيف أخوك؟ قال: بخير ، قالت: فإن أدركته، فاقرأه منّا السلام ، فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: أتعرفونه؟ فقالوا: كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عزّ وجلّ ميثاقك وميثاقه منّا؟ وإنا لنصلّي عليك وعليه»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١١٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٤، ج ٧٩ ص ٢٣٧. ٣١. الإمام الباقر عليه السلام: «إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسرى به، لم يمرّ بخلق من خلق الله إلاّ رأى منه ما يحبّ من البشر والطف والسرور به ، حتّى مرّ بخلقٍ من خلق الله ، فلم يلتفت إليه ولم يقل له شيئاً ، فوجده قاطباً عابساً ، فقال: يا جبرئيل ما مررت بخلقٍ من خلق الله إلاّ رأيت البشر والطف والسرور منه ، إلاّ

هذا ، فمن هذا؟ قال: هذا مالك خازن النار، وهكذا خلقه ربّه ، قال: فإنّي أحبّ أن تطلب إليه أن يريني النار . فقال له جبرئيل عليه السلام: إنّ هذا محمّد رسول الله وقد سألتني أن أطلب إليك أن تريحه النار، قال: فأخرج له عنقاً منها فرآها، فلما أبصرها لم يكن ضاحكاً حتّى قبضه الله عزّ وجلّ: «الأمالي للصدوق ٦٩٦، بحار الأنوار ج ٨ ص ٢٨٤.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فما لقيني ملك إلا ضاحكاً مستبشراً ، حتّى لقيني ملك من الملائكة لم أرَ أعظم خلقاً منه ، كريح المنظر ، ظاهر الغضب ، فقال لى مثلما قالوا من الدعاء ، إلا أنّه لم يضحك ، ولم أر فيه من الاستبشار ما رأيت ممّن ضحك من الملائكة ، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فإنّي قد فزعت منه، فقال: يجوز أن تفزع منه ، وكلنا نفزع منه ، إنّ هذا مالك خازن النار ، لم يضحك قطّ ، ولم يزل منذ ولّاه الله جهنّم يزداد كلّ يوم غضباً وغيظاً على أعداء الله وأهل معصيته ، فينتقم الله به منهم ، ولو ضحك إلى أحد، كان قبلك أو كان ضاحكاً إلى أحد بعدك لضحك إليك ، ولكنّه لا يضحك ، فسلمت عليه فردّ السلام عليّ ، وبشّرني بالجنّه...»: تفسير القمّي ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢١. ٣٢.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مررت ليله أسرى بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أمتك من أهل الدنيا ، كانوا يأمرّون الناس بالبرّ وينسون أنفسهم...»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٨٠، مجمع الزوائد ج ٧

٢٧٦، مسند ابن المبارك ص ٢٢، مسند أبي يعلى ج ٧ ص ٦٩، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٧٦، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٨٩، الدر المنثور ج ١ ص ٦٤، تفسير البغوي ج ١ ص ٦٨. ٣٣. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مرت ليله أُسرى بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافيرهم، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس...»: شرح نهج البلاغه ج ٩ ص ٦٠.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا عَرَجَ بِي رَبِّي مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِنْ نَحَاسٍ يَخْمَشُونَ وَجُوهَهُمْ وَصُدُورَهُمْ...»: مسند أحمد ج ٣ ص ٢٢٤، الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٢١، كنز العمال ج ٣ ص ٥٨٧، فيض القدير ج ٣ ص ٥٨٧، تفسير القرطبي ج ١٦ ص ٣٣٦، جامع السعادات ج ٢ ص ٢٣٣. ٣٤. أمير المؤمنين عليه السلام: «دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فوجدته يبكي بكاءً شديداً، فقلت: فداك أبي وأُمِّي يا رسول الله، ما الذي أبكاك؟ فقال: يا علي، ليله أُسرى بي إلى السماء رأيت نساءً من أُمَّتِي فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ، فَأَنْكَرْتُ شَأْنَهُنَّ، فَبَكَيْتُ لَمَّا رَأَيْتُ مِنْ شَدِّهِ عَذَابَهُنَّ، رَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلُوقَةً بِشَعْرِهَا يَغْلِي دِمَاحَ رَأْسِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلُوقَةً بِلسانِهَا وَالْحَمِيمِ يَصُبُّ فِي حَلْقِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلُوقَةً بِثَدْيِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلُوقَةً بِجَسَدِهَا، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً قَدْ شَدَّ رِجْلَاهَا إِلَى يَدَيْهَا وَقَدْ سَلَّطَ عَلَيْهَا الْحَيَاتَ وَالْعَقَارِبَ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً صَمَاءَ عَمِيَاءَ خَرَسَاءَ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ، يَخْرُجُ دِمَاحُ رَأْسِهَا مِنْ مَنْخَرِهَا، وَبَدْنُهَا مُتَقَطَّعٌ مِنَ الْجَذَامِ وَالْبَرَصِ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً مَعْلُوقَةً بِرِجْلِهَا فِي تَوْرٍ مِنْ نَارٍ، وَرَأَيْتُ امْرَأَةً تُقَطَّعُ لَحْمَ جَسَدِهَا مِنْ مَقْدَمِهَا وَمَلْأَرَهَا

بمقاريض من نار، ورأيت امرأه تُحرق وجهها ويدها وهي تأكل أمعاءها، ورأيت امرأه رأسها رأس خنزير ، وبدنها بدن الحمار ، وعليها ألف ألف لون من العذاب ، ورأيت امرأه على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار.

فقال فاطمه: حبيبي وقزه عيني ، اخبرني ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتّى وضع الله عليهنّ هذا العذاب ؟ فقال: يا بنتي، أمّا المعلّقه بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال ، وأمّا المعلّقه بلسانها فإنّها كانت تلوّى زوجها ، وأمّا المعلّقه بشديها فإنّها كانت تمتنع من فراش زوجها ، وأمّا المعلّقه برجليها فإنّها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها ، وأمّا التي كانت تأكل لحم جسدها فإنّها كانت تزين بدنّها للناس ، وأمّا التي شدّ يدها إلى رجليها وسيلط عليها الحيات والعقارب فإنّها كانت قذره الوضوء قذره الثياب ، وكانت لا تغتسل من الجنابه والحيض ، ولا تتنظف ، وكانت تستهين بالصلاه ، وأمّا العمياء الصمّاء الخرساء فإنّها كانت تلد من الزنا فتعلّقه في عنق زوجها ، وأمّا التي كان يُقرض لحمها بالمقاريض فإنّها كانت تعرض نفسها على الرجال ، وأمّا التي كان يُحرق وجهها وبدنها وهي تأكل أمعاءها فإنّها كانت قواده ، وأمّا التي كان رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار فإنّها كانت نمامه كذابه ، وأمّا التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فإنّها كانت قينه نواحه حاسده...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ١٤، وسائل الشيعة ج ٢٠ ص ٢١٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٠٩. ٣٥٠. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ... لَقِينِي جَبْرَائِيلُ

فى محفل من الملائكة فقال: لو اجتمعت أمتك على حبّ على ما خلق الله النار»: نادر المعجزات ص ٧٥، الأمالى للطوسى ص ٦٤٢، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٨. ٣٦. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثمّ مررت بملك من الملائكة جالس على مجلس ، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه ، وإذا بيده لوح من نور ، سطر مكتوب فيه كتاب ينظر فيه لا- يلتفت يمينا ولا- شمالا مقبلا عليه كهيئه الحزين ، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ملك الموت ، دائب فى قبض الأرواح ، فقلت: يا جبرئيل أدنى منه حتى أكلمه ، فأدنانى منه فسلمت عليه ، وقال له جبرئيل: هذا محمّد نبيّ الرحمة الذى أرسله الله إلى العباد ، فرحب بي وحياني بالسلام وقال: أبشر يا محمّد ، فإننى أرى الخير كلّه فى أمتك ، فقلت: الحمد لله المَنَّان ذى النعم على عباده ، ذلك من فضل ربّى ورحمته علىّ ، فقال جبرئيل: هو أشدّ الملائكة عملا ، فقلت: أكل من مات أو هو ميّت فيما بعد هذا يقبض روحه؟ فقال: نعم ، قلت: وتراهم حيث كانوا وتشهدهم بنفسك؟ فقال: نعم ، فقال ملك الموت: ما الدنيا كلّها عندي فيما سخرها الله لى ومكننى عليها إلا- كالدرهم فى كفّ الرجل يقلّبه كيف يشاء ، وما من دار إلا وأنا أتصفّحه كلّ يوم خمس مرّات ، وأقول إذا بكى أهل الميّت على ميّتهم: لا- تبكوا عليه ، فإنّ لى فيكم عوده وعوده حتى لا يبقى منكم أحد...»: تفسير القمى ص ٥، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٢. ٣٧. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «قال: مررنا بملائكة من

ملائكته الله عز وجل خلقهم الله كيف شاء ، ووضع وجوههم كيف شاء، ليس شيء من أطباق أجسادهم إلا وهو يسبح الله ويحمده، من كل ناحية بأصوات مختلفة ، أصواتهم مرتفعه بالتحميد والبكاء من خشيه الله ، فسألت جبرئيل عنهم ، فقال: كما ترى خلقوا ، إن الملك منهم إلى جنب صاحبه ما كلمه قط ، ولا رفعوا رؤسهم إلى ما فوقها ، ولا خفضوها إلى ما تحتها خوفاً من الله وخشوعاً ، فسلمت عليهم فردوا على إيماء برؤسهم لا ينظرون إلى من الخشوع ، فقال لهم جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة ، أرسله الله إلى العباد رسولاً- ونبيّاً ، وهو خاتم النبوه وسيدهم ، أفلا تكلمونه؟ قال: فلما سمعوا ذلك من جبرئيل أقبلوا على بالسلام ، وأكرموني وبشروني بالخير لى ولأمتي»: تفسير القمي ص ٧، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٤. ٣٨. «ثم مضى على شيخ قاعد على كرسي إذا نظر عن يمينه ضحك وفرح ، وإذا نظر عن يساره حزن وبكى ، فقال: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا أبوك آدم ، إذا رأى من يدخل الجنه من ذريته ضحك وفرح ، وإذا رأى من يدخل النار من ذريته حزن وبكى»: الأمالى للصدوق ٥٣٦، روضه الواعظين ص ٥٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٥. ٣٩. الإمام الصادق عليه السلام: «... ثم زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شيء منه ذلك النور الأول ، وزاده في محمله حلقاً وسلاسل ، ثم عرج به إلى السماء الثانيه ، فلما قرب من باب السماء تنافرت الملائكه إلى أطراف السماء ، وخرت سجداً وقالت: سبوح قدوس رب

الملائكة والروح ، ما أشبه هذا النور بنور ربّنا؟! فقال جبرئيل: أشهد أن لا إله إلا الله ، أشهد أن لا إله إلا الله ، فاجتمعت الملائكة ، وفتحت أبواب السماء ، وقالت: يا جبرئيل ، من هذا معك؟ فقال: هذا محمّد ، قالوا: وقد بُعث؟ قال: نعم ، قال رسول الله: فخرجوا إليّ شبه المعانيق ، فسلموا عليّ وقالوا: اقرأ أخاك السلام ، فقلت: هل تعرفونه؟ قالوا: نعم ، وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا؟ وإنّا لتنصّفح وجوه شيعته في كلّ يوم خمساً ، يعنون في وقت كلّ صلاة»: الكافي ج ٣ ص ٤٨٣ ، علل الشرائع ج ٢ ص ٣١٢ ، حليه الأبرار ج ١ ص ٤٢٢ ، منتقى الجمان ج ٢ ص ٣٤٧ ، غايه المرام ج ٦ ص ٣٢٦ . ٤٠ . الإمام الصادق عليه السلام: «... لأنّها بحذاء بيت المعمور ، وهو مرّيج»: علل الشرائع ج ٢ ص ٣٩٨ ، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ١٩١ ، بحار الأنوار ج ٥٥ ص ٥.

الإمام السجّاد عليه السلام: «... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ٢ ص ٤٠٧ . ٤١ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا طُفِتْ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ...»: الأمالي للطوسي ص ٦٤٣ ، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٩ . ٤٢ . الإمام الصادق عليه السلام: «ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ ، مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَا يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْأَيْمَنِ ، فَنَزَلَ الْمَاءُ فَتَلَقَّيْتَهُ بِالْيَمِينِ ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ أَوَّلَ الْوَضُوءِ بِالْيَمِينِ ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ ، خُذْ ذَلِكَ فَاغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٧ ، ج ٧٧ ص ٢٨٨ . ٤٣ . الإمام الباقر

عليه السلام: «لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ ، فَأَذَّنَ جِبْرَائِيلُ وَأَقَامَ ، فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَصَفَّ الْمَلَائِكَةَ...»: الكافي ج ٣ ص ٣٠٣، الاستبصار ج ١ ص ٣٠٥، تهذيب الأحكام ج ٢ ص ٦٠، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٣٦٨. ٤٤. «ثُمَّ رَأَيْتَ مَلَكًا جَالِسًا عَلَى سُرِيرٍ تَحْتَ يَدَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ ، تَحْتَ كُلِّ مَلِكٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ هُوَ ، فَصَاحَ بِهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: قُمْ ، فَهُوَ قَائِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٨ . ٤٥ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مررت ليلة أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ، وَإِذَا أَنَا بِمَلِكٍ جَالِسٍ عَلَى مَنْبَرٍ مِنْ نُورٍ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْدُقُ بِهِ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ مِنْ هَذَا الْمَلِكِ؟ فَقَالَ: أَدْنُ مِنْهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَدَنُوتُ مِنْهُ وَسَلِّمْتُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ! سَبِقْنِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ؟ فَقَالَ: لَا يَا مُحَمَّدَ ، وَلَكِنَّ الْمَلَائِكَةَ شَكَتْ حُبَّهَا لِعَلِيِّ ، فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلِكَ مِنْ نُورِ عَلِيِّ وَصُورِهِ عَلِيٌّ ، فَالْمَلَائِكَةُ تَزُورُهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جَمْعَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً ، وَيَسْبَحُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَيَقْدَسُونَهُ ، وَيَهْدُونَ ثَوَابَهُ لِمَحَبَّةِ عَلِيٍّ: كشف اليقين ص ٢٣٣، كشف الغمّه ج ١ ص ١٣٧، الغدير ج ٢ ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٨٦. ٤٦ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «وَرَأَيْتَ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ بَحَارًا مِنْ نُورٍ يَتَلَأَلُ - تَلَأَلُوا ، يَخْطَفُ بِالْأَبْصَارِ...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٩، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٣، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص

. أمير المؤمنين عليه السلام: «... تقدّم وصلّ وأجهر بصلاتك فإنّ خلفك صفوفاً من الملائكة لا يعلم عددهم إلاّ الله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص ٤٠٥ . ٤٨ . رسول الله عليه السلام: «لأنّ الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه على ملائكته أجمعين ، وفضّلك خاصّه»: علل الشرائع ج ١ ص ٥، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨، المحتضر ص ٢٣٩ . ٤٩ . «ثمّ تمّ الأذان ثمّ صلّى بهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في السماء السابعة وأمّهم رسول الله...»: تفسير العيّاشي ج ١ ص ١٥٩، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٠٣ . ٥٠ . الإمام الصادق عليه السلام: «ثمّ صعّدنا إلى السماء السابعة ، فما مررت بملك من الملائكة إلاّ قالوا: يا محمّد احتجم ، وأمر أمّتك بالحجامة...» بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٥، تفسير القمّي ج ٢ ص ٩ .

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ما مررت ليله أسرى بي بملاً إلاّ قالوا: يا محمّد مرّ أمّتك بالحجامة»: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١١٥١، تحفه الأحوذى ج ٦ ص ١٧٦، الطبقات الكبرى ج ١ ص ٤٤٨، الكامل لابن عدى ج ٣ ص ٣٥١، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٤٠٥، مجمع الزوائد ج ٥ ص ٩١، سنن الترمذى ج ٣ ص ٢٦٤، المستدرک ج ٤ ص ٢٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٥ . ٥١ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «تقدّم بين يدي يا محمّد ، فتقدّمت فإذا أنا بنهرٍ حافته قباب الدرّ واليواقيت ، أشدّ بياضاً من الفضة وأحلى من العسل وأطيب ريحاً من المسك الأذفر ، قال: فضربت بيدي فإذا طينه مسكه ذفره ، قال: فأتاني جبرئيل فقال لى: يا محمّد ، أىّ نهر هذا؟ قال: قلت: أىّ نهر هذا يا جبرئيل؟ قال

هذا نهر ك...»: اليقين ص ٢٩١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٢. ٥٢. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «خرجت فانقاد لى نهران: نهر يُسَمَّى الكوثر ، ونهر يُسَمَّى الرحمه ، فشربت من الكوثر واغتسلت من الرحمه ، ثم انقادا لى جميعاً حتّى دخلت الجنّه...»: تفسير القمى ج ٢ ص ١٠ ، التفسير الصافى ج ٣ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٢٧. ٥٣. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... لما صرت إلى العرش ، وجدت على كلّ ركن من أركانه مكتوباً: لا إله إلاّ الله ، محمّد رسول الله ، علىّ بن أبى طالب أمير المؤمنين»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٠٤ ، المحتضر ص ٢٥. ٥٤. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما كانت ليله المعراج نظرت تحت العرش أمامى ، فإذا أنا بعلىّ بن أبى طالب قائماً أمامى... قلت: يا جبرئيل ، سبقنى علىّ بن أبى طالب؟ قال: لا، لكنى اخبرك، اعلم يا محمّد إنّ الله يُكثر الثناء والصلوات علىّ بن أبى طالب فوق عرشه ، فاشتاق العرش إلىّ علىّ بن أبى طالب ، فخلق الله تعالى هذا الملك علىّ بن أبى طالب تحت عرشه لينظر إليه العرش فيسكن شوقه...»: مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ٧٣، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٩٧. ٥٥. رسول الله عليه السلام: «أسرى بى ليله المعراج إلى السماء ، فرأيت ملكاً له ألف يد، لكلّ يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع، فقلت لجبرئيل: من هذا الملك؟ وما الذى يحاسبه؟ قال: هذا ملك موكل علىّ بن أبى طالب، يحفظها كم قطره تنزل من السماء إلى الأرض، فقلت للملك: أنت تعلم مذ خلق الله الدنيا، كم قطره نزلت من

السماء إلى الأرض...»: مستدرک الوسائل ج ٥ ص ٣٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٨٦. ٥٦. رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «... ما مررت بباب من أبواب الجنة إلا ورأيت مكتوباً عليه: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٣٩.

رسول الله عليه السلام: «مكتوب في باب الجنة قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفى سنه: لا إله إلا الله، علي أخو رسول الله»: الخصال ص ٦٣٧، الثاقب في المناقب ص ١١٨، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١١١، كنز العمال ج ١١ ص ٦٢٤.

رسول الله عليه السلام: «مكتوب في باب الجنة: لا إله إلا الله، أيده بعلي»: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٩٧، لسان الميزان ج ٢ ص ٤٨٤. ٥٧. رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «إذا بصوت وصيحه شديده ، قال: قلت: يا جبرئيل ما هذا الصوت؟ فقال لي: يا محمّد هذا صوت طوبى قد اشتاقت إليك»: اليقين ص ٢٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣١٤. ٥٨. رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «... أخذ جبرئيل بيدي فأدخلني الجنة ، فإذا أنا بشجره من نور في أصلها ملكان يطويان الحلل والحلى ، فقلت: حبيبي جبرئيل، لمن هذه الشجره؟ فقال: هذه لأخيك علي بن أبي طالب...»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّه ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠. ٥٩. رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم: «... وتجرى نهر في أصل تلك الشجره تنفجر منها الأنهار الأربعة ، نهر من ماء غير آسن ، ونهر من لبن لم يتغير طعمه ، ونهر من خمر لده للشاربين ، ونهر من عسل مصفى...»: تفسير القمّي ج ٢ ص ٢٣٧، التفسير الصافي ج ٥

ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٣٧. ٦٠. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ثم تقدمت أمامي ، فإذا أنا برطب ألين من الزبد ، وأطيب من المسك ، وأحلى من العسل ، فأخذت رطبه فأكلتها»: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٤، المحتضر ص ٢٣٩، كشف الغمّه ج ٢ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٥٠. ٦١. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «قصراً من ياقوت أحمر يُرى داخله من خارجه وخارجه من داخله، فقلت: يا جبرئيل لمن هذا القصر؟ قال: لمن أطاب الكلام وأدام الصيام وأطعم الطعام وتهجد بالليل والناس نيام...»: تفسير القمّي ج ١ ص ٢١، الأملّى للطوسي ص ٤٥٨، بحار الأنوار ج ٨ ص ٤٥٨. ٦٢. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ ، دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قِيَعَانَ وَرَأَيْتُ فِيهَا مَلَائِكَةَ يَبْنُونَ لَبْنَهُ مِنْ ذَهَبٍ وَلَبْنَهُ مِنْ فُضَّةٍ ، وَرَبَّمَا أَمْسَكُوا ، فَقُلْتُ لَهُمْ: مَا بِالْكُمْ قَدْ أَمْسَكْتُمْ؟ فَقَالُوا: حَتَّى تَجِيئَنَا النِّفْقَةُ ، فَقُلْتُ: وَمَا نَفَقْتُمْ؟ قَالُوا: قَوْلُ الْمُؤْمِنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ ، فَإِذَا قَالَ بَنِينَا ، وَإِذَا سَكَتَ أَمْسَكْنَا»: تفسير القمّي ج ١ ص ٢١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٢٩٢. ٦٣. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رَأَيْتُ لَيْلَهُ أُسْرِي بِي قُصُورًا مُشْرَفَةً عَلَى الْجَنَّةِ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ ، لِمَنْ هَذَا؟ قَالَ: لِلْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ...»: كنز العمال ج ٣ ص ٣٧٥، تفسير الثعلبي ج ٣ ص ١٦٨. ٦٤. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَيْلَهُ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ... فَبَيْنَمَا أَنَا أُدَوِّرُ فِي قُصُورِهَا وَبَسَاتِينِهَا وَمَقَاصِيرِهَا ، إِذْ شَمَمْتُ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ فَأَعْجَبْتَنِي تِلْكَ الرَّائِحَةَ ، فَقُلْتُ: يَا

حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت على روائح الجنّة كلّها، فقال: يا محمّد، تفاحه خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمئة ألف عام، ما ندري ما يريد بها، فيما أنا كذلك إذ رأيت ملائكة معهم تلك التفاحه فقالوا: يا محمّد، ربّنا يقرى عليك السلام وقد أتحنفك بهذه التفاحه...»: مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤. ٦٥. الإمام الصادق عليه السلام: «كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يكثر تقبيل فاطمه عليها السلام، فعاتبته على ذلك عائشه، فقالت: يا رسول الله إنك لتكثر تقبيل فاطمه! فقال لها: إنّه لمّا عُرج بي إلى السماء، مرّ بي جبرئيل على شجرة طوبى، فناولني من ثمرها فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً إلى ظهري، فلمّا أن هبطت إلى الأرض وقعت خديجه فحملت بفاطمه، فما قبّلتها إلّا وجدت رائحة شجره طوبى منها»: تفسير العيّاشي ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢. الإمام الصادق عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكثر تقبيل فاطمه عليها السلام، فأنكرت ذلك عائشه، فقال رسول الله: يا عائشه، إنّي لمّا أُسرى بي إلى السماء، دخلت الجنّة، فأدناني جبرئيل من شجره طوبى، وناولني من ثمارها، فأكلته، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري، فلمّا هبطت إلى الأرض وقعت خديجه فحملت بفاطمه، فما قبّلتها قطّ إلّا وجدت رائحة شجره طوبى منها»: تفسير القمّي ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أُسرى بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنّة فناولني تفّاحه، فأكلتها فصارت نطفه في ظهري، فلمّا نزلت من السماء وقعت خديجه، ففاطمه من تلك النطفه، فكلّما اشتقت

إلى تلك التفاحة قبلتها»: ينابيع المودّة ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧.)

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فأنا إذا اشتقت إلى الجنّة سمعت ريحها من فاطمه»: الطرائف في معرفه مذهب الطوائف ص ١١١، بحار الأنوار حج ٣٧ ص ٦٥.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فأكلتها ليله أُسرى فعلقت خديجه بفاطمه ، فكنت إذا اشتقت إلى رائحه الجنّة شممت رقبه فاطمه»: المستدرک ج ٣ ص ١٥٦، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٩، الدرّ المنثور ج ٤ ص ١٥٣. ٦٦. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا على ، إنّ الملاء الأعلى ليدعونّ لك ، وإنّ المصطفين الأخيار ليرغبون إلى ربّهم جلّ وعزّ أن يجعل لهم السبيل إلى النظر إليك...»: اليقين ص ٢٩٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٣. ٦٧. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... هؤلاء قراء اللوح المحفوظ أخبروني ليله أُسرى بي أنّهم وجدوا في اللوح المحفوظ: علىّ المعصوم من كلّ خطأ...»: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٦٨، غايه المرام ج ٦ ص ٣٢٥. ٦٨. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... وسمعت خطيبهم في أعظم محافلهم وهو يقول: علىّ الحاوى لأصناف الخيرات، المشتمل على أنواع المكرمات...»: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١. ٦٩. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليهم السلام «أتدرى ما سمعت من الملاء الأعلى فيك ليله أُسرى بي يا علىّ؟ سمعتهم يقسمون على الله ويستقضونه ويتقرّبون إلى الله بمحبّتك...»: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٢١. ٧٠. الإمام الكاظم عليه السلام: «... وقف بي جبرئيل عند شجره عظيمه لم أر مثلها، علىّ كلّ غصن منها وعلىّ كلّ ورقه منها ملك ، وعلىّ كلّ ثمره منها ملك ، وقد كلّها نور من نور الله جلّ

وعزّ ، فقال جبرئيل: هذه سدره المنتهى، كان ينتهى الأنبياء من قبلك إليها ، ثمّ يجاوزونها ، وأنت تجوزها إن شاء الله ليريك من آياته الكبرى...»: اليقين ص ٢٩٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٥ ، ٧١ . الإمام الصادق عليه السلام: «فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد ، فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قطّ ولا نبىّ ، إنّ ربّك يصلّى ، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلّى؟ قال: يقول: سيّوح قدّوس أنا ربّ الملائكة والروح ، سبقت رحمتى غضبى، فقال: اللهمّ عفوك عفوك...»: الكافي ج ١ ص ٤٤٣، التفسير الصافي ج ٥ ص ٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٩٨ . ٧٢ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فلما انتهيت إلى حجب النور قال لى جبرئيل: تقدّم يا محمّد ، وتخلف عنى ، فقلت: يا جبرئيل فى مثل هذا الموضع تفارقنى؟! فقال: يا محمّد ، إنّ انتهاء حدّى الذى وضعنى الله عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان ، فإن تجاوزته احترقت أجنحتى بتعدّى حدود ربّى جلّ جلاله...»: علل الشرائع ج ١ ص ٦، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨ ، كمال الدين ص ٢٥٥ ، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٣٣٧ . ٧٣ . الإمام الصادق صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقالت السدره المنتهى: ما جازنى مخلوق قبلك...»: بصائر الدرجات ص ٢١١ ، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١ ، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧ . ٧٤ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رأيت نهراً ، ورأيت وراء النهر حجاباً ، ورأيت وراء الحجاب نوراً...»: تفسير ابن أبى حاتم ج ١٠ ص ٣٣١٩ ، الدرّ المنثور ج ٦ ص ١٢٥ ، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٢ . ٧٥ . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فلما وصلت إلى السماء

السابعه وتخلّف عنّي جميع من كان معي من ملائكه السماوات وجبرئيل عليه السلام والملائكه المقربين ، ووصلت إلى حجب ربّي ، دخلت سبعين ألف حجاب ، بين كلّ حجاب إلى حجاب من حجب العزّه والقدره والبهاء والكرامه والكبرياء والعظمه والنور والظلمه والوقار ، حتّى وصلت إلى حجاب الجلال...»: اليقين ص ٤٣٥، المختصر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٨.

«من الحجاب إلى الحجاب مسيره خمسمئه عام...»: المختصر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨. ٧٦. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... لَمَّا صرّت إلى حجب النور ، رأيت على كلّ حجاب مكتوباً: لا إله إلاّ الله ، محمّد رسول الله ، عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٠٤، المختصر ص ٢٥. ٧٧. «فتقدّم رسول الله ما شاء الله أن يتقدّم...»: المختصر ص ٢٥، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٨. ٧٨. عن عبد الله بن عمر: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد سُئل: بأيّ لغه خاطبك ربّك ليله المعراج؟ فقال: خاطبني بلغه علي بن أبي طالب ، فألهمني أن قلت: يا ربّ ، أنت خاطبتني أم عليّ؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء ، لا أقاس بالناس ولا أوصف بالأشياء ، خلقتك من نوري وخلقت عليّاً من نورك ، فاطلعت على سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك ، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...»، المختصر ص ١٧١، التفسير الصافي ج ٣ ص ١٧٧، كشف الغمّه ج ١ ص ١٠٣، ينابيع المودّه ج ١ ص ٢٤٦. ٧٩. رسول الله عليه السلام: «ليه أسرى بي إلى السماء وصرّت كقاب قوسين أو أدنى ، أوحى الله تعالى إليّ أن

يا مُحَمَّدَ مَنْ أَحَبَّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ قلت: يا رَبِّ أَنْتَ أَعْلَمُ، فقال: أَنَا أَعْلَمُ وَلَكِنْ أُرِيدُ أَنْ أَسْمِعَهُ مِنْ فَيْكَ، فقلت: ابنِ عَمِّي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ...»: المحتضر ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٣٨٣. ٨٠. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثم قال لي الجليل جلّ جلاله: يا مُحَمَّدُ، مَنْ تَحَبَّ مِنْ خَلْقِي؟ قلت: أَحَبُّ الَّذِي تَحَبَّهُ أَنْتَ يَا رَبِّي، فقال لي جلّ جلاله: فَأَحَبُّ عَلَيًّا فَإِنِّي أَحَبُّهُ، وَأَحَبُّ مَنْ يَحِبُّهُ، وَأَحَبُّ مَنْ أَحَبَّ مِنْ يَحِبُّهُ...»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩. ٨١. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ووعدني الشفاعة في شيعته وأوليائه»: المحتضر ص ٢٥٣، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩٩، ج ٤٠ ص ١٩. ٨٢. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال لي: يا مُحَمَّدُ، أَنَا أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَلِيُّ الْأَعْلَى، وَهَبْتَ لِأَخِيكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَسَمَيْتَهُ عَلِيًّا...»: بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣. ٨٣. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ لَيْلَةَ أُسْرَى بِي... يَا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ ثُمَّ لِقَانِي جَاهِدًا لَوْلَايَتِهِمْ أَدْخَلْتَهُ نَارِي...»: الغيبة للنعمان ص ٩٥، الغيبة للطوسي ص ١٤٨.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا مُحَمَّدُ، لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي عَبْدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ... ثُمَّ أَتَانِي جَاهِدًا لَوْلَايَتِكُمْ، مَا غَفَرْتُ لَهُ أَوْ يَقَرَّ بَوْلَايَتِكُمْ...»: مقتضب الأثر ص ١١. ٨٤. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَيْلَةَ أُسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ، كَلَّمَنِي رَبِّي جَلَّ جلاله، فقال: يا مُحَمَّدُ، فقلت: لئبيك رَبِّي، فقال: إِنَّ عَلِيًّا حَجَّتْ بَعْدَكَ عَلَى خَلْقِي وَإِمَامَ أَهْلِ طَاعَتِي، مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي، وَمَنْ عَصَاهُ عَصَانِي،

، فانصبه علماً لأمتك يهتدون به بعدك...»: الأمالى ص ٥٦٦، الجواهر السنيه ص ٢٣٠، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٠. ٨٥. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا محمد ، إنَّ علياً وارث علمك من بعدك ، وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة ، وصاحب حوضك ، يسقى من ورد عليه من مؤمنى أمتك ، ثم أوحى إليّ أنى قد أقسمت على نفسى قسماً حقاً لا يشرب من ذلك الحوض مبعوض لك ولأهل بيتك...»: كمال الدين ص ٢٥، نور الثقلين ج ٣ ص ١٢٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٦٩. ٨٦. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... يا محمد ، أوصياؤ المکتوبون على ساق عرشى ، فنظرت وأنا بين يدي ربى جلّ جلاله إلى ساق العرش ، فرأيت اثني عشر نوراً ، فى كلّ نور سطر أخضر عليه اسم وصى من أوصيائى ، أولهم علىّ بن أبى طالب ، وآخرهم مهدى أمتى ، فقلت: يا ربّ هؤلاء أوصيائى من بعدى؟ فنوديت: يا محمد هؤلاء أوليائى وأصفيائى وحججى بعدك على برّيتى ، وهم أوصياؤ وخلفاؤ وخير خلقى بعدك ، وعزّتى وجلالى ، لأظهرنّ بهم دينى، ولأعلينّ بهم كلمتى ، ولأظهرنّ الأرض بآخرهم من أعدائى...»: علل الشرائع ج ١ ص ٧، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ٢ ص ٢٣٨، كمال الدين ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٤٦. ٨٧. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... أنت شجره وعلى غصنها وفاطمه ورقها... والحسن والحسين ثمارها، خلقتهما من طينه عليين ، وخلقت شيعتكم منكم، إنهم لو ضربوا على أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلا حُباً...»: الغدير ج ٢ ص ٣١٤، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦

ص ٧٤. ٨٨. «ثم مضى حيث فرضت عليه الصلاة خمسون ركعه صلاه...»: الأمالى للصدوق ص ٥٣٦، مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٤، بحار الأنوار ج ٧٩ ص ٢٥٢. ٨٩. أمير المؤمنين عليه السلام: «قال الله لنبىه صلى الله عليه وآله وسلم ليله أسرى به: وكانت الأمم السالفه مفروضاً عليهم خمسون صلاه فى خمسين وقتاً، وهى من الآصار التى كانت عليهم، وقد رفعها عن أمتك...»: مستدرك الوسائل ج ٣ ص ١٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥. ٩٠. «يا محمّد، إنه لا يبدل القول لى بأن لك بهذه الخمس خمسين...»: الخصال ص ٢٦٩، نيل الأوطار ج ١ ص ٣٦١، سنن الترمذى ج ١ ص ١٣٧، المصنّف للصنعانى ج ١ ص ٤٥٢.

«فرضت على النبى... أسرى به خمسين ثم نقضت»: مسند أحمد ج ٣ ص ١٦١. ٩١. «... قد رفعت عن أمتك الآصار التى كانت على الأمم السالفه، وذلك أتى جعلت على الأمم أن لا- أقبل فعلاً إلا فى بقاع الأرض اخترتها لهم وإن بعدت، وقد جعلت الأرض لك ولأمتك طهوراً ومسجداً...»: بحار الأنوار ج ١٦ ص ٣٤٥، ج ٨٠ ص ٢٧٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٦. ٩٢. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثم أمرنى ربى بأمر... اكتمها...»: اليقين ص ٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٣٢١. ٩٣. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال لى: اقرأه منى السلام...»: كمال الدين ص ٥١١، معانى الأخبار ص ٣٩٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٢٣.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ما عرج بى ربى عز وجل إلى السماء قطّ وكلمنى، إلا قال لى: يا محمّد اقرأ عني منى السلام وعرفه أنه إمام أوليائى ونور من أطاعنى»:

الأمالى للصدوق ص ٣٨٣، الجواهر السنيه ص ٢٧٣. ٩٤. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... يا أبا القاسم ، امض هادياً مهدياً، نعم المجيء جئت ، ونعم المنصرف انصرفت ، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدقك...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤. ٩٥. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ثم انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب من حجب ربى ذى الجلال والإكرام إلا سمعت النداء من ورائى: يا محمد احب علياً ، يا محمد أكرم علياً، يا محمد قدم علياً ، يا محمد استخلف علياً ، يا محمد أوص إلى علي ، يا محمد وآخ علياً ، يا محمد أحب من يحب علياً ، يا محمد استوص بعلى وشيعته خيراً...»: اليقين ص ٤٢٧، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٤٢٧. ٩٦. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال لى خليلى: نعم المجيء جئت ، ونعم المنصرف انصرفت ، ماذا قلت؟ وماذا قيل لك؟ قال: فقلت بعض ما جرى ، فقال لى: وما كان آخر الكلام الذى ألقى إليك؟ فقلت له: نوديت يا أبا القاسم ، امض هادياً مهدياً رشيداً ، طوباك وطوبى لمن آمن بك وصدقك ، فقال لى جبرئيل: أفلم تستفهم ما أراد بأبى القاسم؟ قلت: لا يا روح الله ، فنوديت يا أحمد إنما كنتك أبا القاسم لأنك تقسم الرحمه منى بين عبادى يوم القيامه...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤. ٩٧. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فلما وصلت إلى الملائكه ، جعلوا يهتؤونى فى السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامه لك ولعلى»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤. ٩٨. عن رسول

اللّٰه صلي الله عليه وآله وسلم: «... يا محمد، إذا رجعت إلى الدنيا، فاقرأ علياً وشيعته منّي السلام...»: المحتضر ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٤. ٩٩. عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّ جبرئيل أتاني ليلة أُسرى بي، فحين رجعت فقلت: يا جبرئيل هل لك من حاجه؟ فقال: حاجتي أن تقرأ علي خديجه من الله ومنّي السلام، وحدثنا عند ذلك أنّها قالت حين لقيها نبيّ الله عليه وآله السلام، فقال لها الذي قال جبرئيل: قالت: إنّ الله هو السلام، ومنه السلام، وإليه السلام، وعلى جبرئيل السلام»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢٧٩، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ١٣٣، بحار الأنوار ج ١٦ ص ٧. ١٠٠. الإمام الصادق صلى الله عليه وآله وسلم: «... ثمّ طوى الصحيفة فأمسكها بيمينه وفتح صحيفة الشمال، فإذا فيها أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم... ثمّ نزل ومعه الصحيفةتان فدفعهما إلى عليّ بن أبي طالب»: بصائر الدرجات ص ٢١١، مناقب ابن شهر آشوب ج ٢ ص ١١، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٤٧.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

